

نقش بنی عبدالأشهل در تحولات مدینه در دوران رسول اکرم (ص)

○ حسین مرادی نسب

محل سکونت قبیله بنی عبدالأشهل

مدینه میان دو رشته حرّه (سنگلاخ) قرار دارد. در طرف شرق، «حرّه واقم» قرار دارد که از شمال به کوه أجد ختم می‌شود و تا جنوب ادامه دارد. در طرف غرب نیز «حرّه وبر» قرار دارد، که از شمال تا بئر رومه و از جنوب تا مقابل محله قباست. این دو حرّه شهر مدینه را از دو طرف حفظ کرده‌اند. بیشتر منازل مدینه از سنگ، آجر و خشت ساخته شده بود. هر قبیله‌ای افزون بر خانه‌های معمولی، دژ و چندین قلعه مستحکم داشت که «أطم» نامیده می‌شد.

منطقه بین قبا و مدینه، سبزترین مناطق بود و بهترین میوه‌ها و سبزی‌ها را داشت و مردم برای استراحت، گردش و تفریح به این منطقه آباد می‌آمدند.^۱ «حرّه واقم» در شرق مدینه دارای بیشترین عمران و آبادی بود. در این منطقه منازل مسکونی قبایل متعددی از جمله قبایل یهود مانند «بنی نضیر» و «بنی قریظه» و تعدادی از عشایر یهود قرار داشت. همچنین مهم‌ترین بطون اوس در این منطقه سکونت داشتند مانند بنی عبدالأشهل، بنی ظفر، بنی حارثه و بنی زعوراء که منازل آنان بیشتر در جانب غرب تا «حرّه واقم» قرار داشت.

سمهودی گوید: در جنوب شرقی مدینه محله بنی عبدالأشهل قرار داشت و آنان اطمی ساختند که واقم گفته می‌شد. این اطم به خضیر بن سماک تعلق داشت. به همین سبب به آن ناحیه «واقم» می‌گفتند. شاعر در این باره سروده‌است:

نحن بنینا واقماً بالحره

بلازب الطین و بالأصره

برای بنی عبدالأشهل اطم‌های دیگری از جمله اطم «رعل» را ذکر کرده‌اند.^۲

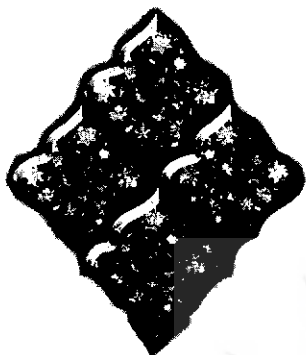
«قرصه» مکانی بود در طرف شمال شرق حره که منازل بنی عبدالأشهل در آن واقع شده بود. این مکان به سعد بن معاذ تعلق داشت. قبیله بنی جذماء بین مقبره بنی عبدالأشهل و قصر ابن عراق قرار داشتند.^۳

سمهودی گوید: بنی حارثه به سبب درگیری با بنی عبدالأشهل، خانه‌های خود را ترک و بنی عبدالأشهل آنها را تصرف کردند.^۴ این منازل در زمان سمهودی مشهور به «دار بنی عبدالأشهل» بود.

شاید علت درگیری بین اوس و خزرج، در آغاز ناشی از حسادت خزرجیان به اوسیان و هم‌پیمانان یهودی آنان (بنی قریظه) به خاطر در اختیار داشتن زمین‌های حاصل‌خیز باشد، هرچند عوامل دیگر هم در درگیری بین اوس و خزرج دخالت داشته است.

منازل انصار در مکان‌های مختلف مدینه، به ترتیب از جهت





این ناحیه آب فراوانی وجود داشت که آن را با دلو یا حیوانات آبکش از چاه برای زراعت استخراج می‌کردند.
در جنگ احد که بین ماندن در مدینه یا خارج شدن از آن میان اصحاب بحث شد، ایاس بن اوس، از جوانان بنی عبدالأشهل به پیامبر(ص) گفت که ما دوست نداریم قریش بگوید: محمد را در قلعه‌ها محاصره کردیم و این موجب گستاخی آنان می‌شود. آنان زمین‌های زراعتی ما را زیر پا گذاشته‌اند؛ اگر آنها را بیرون نرانیم نمی‌توانیم زراعت کنیم.

وقایع و ایام بنی عبدالأشهل

غالباً منشاء درگیری‌های قبایل با یکدیگر، زمین یا مرتع و یا کشتن فردی از قبیله است. اینگونه درگیری‌ها در دوران جاهلیت گاه ریشه‌دار و مستمر بود. از جمله این درگیری‌ها، نزاع میان دو قبیلهٔ اوس و خزرج در مدینه است که قبل از اسلام به وقوع پیوست. از میان درگیری‌های این دو قبیله، می‌توان از «حاطب»، «یوم البقیع»، «یوم السراة»، «حرب فارع»، «یوم معبس و مضرس» و «یوم رعل»^{۱۵} و «یوم بعات» نام برد.

«یوم بعات» آخرین جنگی است که میان اوس و خزرج واقع شد که رئیس خزرج، عمرو بن نعمان بن صلاة و رئیس اوس، حضیر بن سماک معروف به حضیر الکتاب بود. در این نبرد تیرهٔ اشجع از قبیلهٔ غطفان؛ و تیرهٔ جهینه از قضاعه به کمک خزرج شتافتند و تیرهٔ مزینه از قبیلهٔ طلحة بن ایاس، و بنی قریظه و بنی نضیر به یاری اوسیان آمدند. رئیس خزرجیان کشته شد و آنان شکست خوردند.^{۱۶} در یکی از جنگ‌هایی که در زمان جاهلیت میان

شرق به طرف جنوب عبارت است: از دار بنی عبدالأشهل که منازل بنی عبدالأشهل، بنی حارثه و بنی ظفر را در بر می‌گرفت. سکونت آنان در این منطقه به سبب سرسبزی زمین بود. به‌ویژه این مناطق در «عوالی» و «قبا» و «عصبه» قرار داشت؛ آب فراوانی از چاه‌های آن استخراج می‌شد.^{۱۷}

مشاغل بنی عبدالأشهل

بنی عبدالأشهل، مانند طوایف دیگر، در مدینه به کشاورزی و پرورش نخلستان مشغول بودند و از این طریق زندگی خود را می‌گذراندند. واقدی گوید که اسید بن حضیر در ناحیهٔ «عرض»^{۱۸} زمین کشاورزی داشت و در آن جو می‌کاشت و برای آبیاری آن از بیست شتر آبکش استفاده می‌کرد. سلمة بن سلامه اشهلی در همین ناحیه زمین زراعتی داشت و به کشت غلات مشغول بود. پس به لحاظ زمین زراعتی و شتران آبکش، می‌توان گفت که در

بنی‌عبدالآشهل و بنی حارثه به وقوع پیوست، بنی ظفر از بنی عبدالآشهل حمایت کردند. سماک بن رافع از قبیله بنی عبدالآشهل به دست مسعود ابومحیصه حارثی کشته شد و بنی حارثه در این نبرد پیروز شدند. بنی عبدالآشهل به ناچار به سرزمین بنی سلیم رفتند و در پناه آنان قرار گرفتند تا اینکه حضیر بن سماک با بنی حارثه جنگیدند و بسیاری از آنان را کشتند و در محاصره قرار دادند. بنی عمرو بن عوف و بنی خطمه به سوی آنان رفتند و گفتند یا اینجا را رها کنید، یا دیه سماک را بپردازید و یا



در خانه‌های خود تقسیم کردند.

عمرو بن بیاضه به قوم خود گفت: پدران ما در زمینی شوره‌زار و خشک زندگی می‌کنند در حالی که بنی قریظه و بنی نصیر در محلی سرسبز و دارای آب و باغ سکونت دارند. وی کسی را نزد یهودیان فرستاد تا آن سرزمین را خالی نمایند در غیر این صورت فرزندان وثیقه را خواهند کشت. سران یهود پیشنهاد آنان را نپذیرفتند و یهودیان وثیقه‌ها را کشتند. به همین سبب درگیری بین اوس و خزرج شدت گرفت و یهودیان به اوسیان کمک کردند. خزرجیان ابتدا موفقیت‌هایی به دست آوردند و حتی حضیرالکتاب، رئیس اوسیان فرار کرد. خزرجیان فریاد برآوردند: ای حضیر! کجا فرار می‌کنی؟ وی بازگشت و گفت: می‌جنگم تا کشته شوم و فریاد برآورد: ای اوسیان! اگر می‌خواهید، مرا تسلیم کنید. سخنان حضیر غیرت اوسیان را به جوش آورد. حتی دو نفر از جوانان بنی عبدالآشهل که تازه ازدواج کرده بودند به نام‌های محمود و یزید (از فرزندان خلیفه) به میدان نبرد برگشتند و تا آخرین نفس جنگیدند و کشته شدند. به رئیس خزرجیان، عمرو بن نعمان، تیری اصابت کرد و کشته شد. خزرجیان متواری شدند و اوسیان در تعقیب آنان، بسیاری را کشتند و خانه‌ها و باغ‌هایشان را به آتش کشیدند. سعد بن معاذ اشهل‌ی جلو آمد و به بنی سلمه و اموال آنان پناه داد؛ زیرا در نبرد «رعل» آنان به سعد پناه داده بودند.^{۱۸} حضیر، رئیس اوسیان، مرد شریف و بزرگواری بود. در این نبرد وی زخمی شد و پس از چندی درگذشت. در یوم بعثت، پیامبر (ص) در مکه به نبوت رسید.^{۱۹}

آیین بنی عبدالآشهل

هنگامی که یهود یثرب از طرف قبیله اوس و خزرج تهدید می‌شدند، به ظهور پیامبری خبر می‌دادند می‌گفتند با آمدن او بر شما غلبه خواهیم کرد. می‌گفتند: ما در جاهلیت بر آنان سلطه و غلبه داشتیم در حالی که مشرک بودیم و آنان اهل کتاب بودند: «کنا قد علونا هم فی الجاهلیة و نحن اهل شرک و هم اهل الکتاب».^{۲۰} تاریخ‌نویسان اشاره‌ای به وجود حرم یا خانه‌ای در یثرب که اهل یثرب در آنجا به عبادت مشغول باشند و نذرهایشان را برای تقرب به مکان خاصی ببرند، نکرده‌اند، با این حال، سیره‌نویسان در بسیاری از موارد به مکان خاص بت‌ها اشاره کرده‌اند. به باور جواد علی، یثرب هم مانند شهرهای دیگر دارای معابدی بوده است، و می‌توان گفت که اهل یثرب مانند مشرکان نه تنها تقرب می‌جستند، بلکه از بت‌ها در خانه‌هایشان مراقبت و نگهداری می‌کردند.^{۲۱} سیره‌نویسان به عمرو بن جموح که بتی داشت و آن را حفظ می‌کرد و شکستن بتش و اسلام آوردنش را نقل کرده‌اند.^{۲۲}

بنابراین، اوس و خزرج و کسانی که در مدینه یا مکه فرود می‌آمدند، مکان‌هایی را گرامی داشته و برای آن قربانی و نذر می‌کردند. از ظاهر کلمه اوس بر می‌آید که برگرفته از کلمه «اوس

مصالحه کنید. آنان پذیرفتند و آنجا را خالی کردند و به سوی خیبر رفتند. بعد از یک سال از این حادثه حضیر بن سماک به آنان مهر ورزید و درخواست صلح کرد. میان آنان سفیرانی رفت و آمد کردند تا صلح میان دوطرف پذیرفته شد؛ ولی بنی حارثه برای پرهیز از اینکه منازلشان با بنی عبدالآشهل در کنار هم باشد از آمدن به آنجا خودداری کردند.^{۲۳}

گزارشی دیگر در باره یوم بعثت هست که بر اساس آن، اوسیان از بنی قریظه و بنی نصیر برضد خزرجیان کمک گرفتند و این خبر به آنان رسید و گفتند: شما دشمنان ما را کمک می‌کنید در حالی که ما هم می‌توانیم به دشمن شما کمک کنیم. آن‌ها را به اخراج از محل سکونتشان تهدید کردند. یهودیان حق را به خزرجیان دادند و کسانی را نزد خزرجیان روانه کردند و گفتند: اوسیان از ما کمک خواسته‌اند و ما نمی‌خواهیم آنان را بر ضد شما یاری نماییم؛ در حالی که خزرجیان حدود چهل نوجوان به عنوان وثیقه از یهودیان گرفته،

شنید و به مجلس آنان رفت تا با آنان سخن بگوید. حضرت در هر فرصتی دین خود را عرضه می‌داشت، لذا به آن‌ها فرمود: آیا شما را به خیر و نیکی دعوت کنم؟ گفتند: بلی. حضرت فرمود: من رسول خدا هستم. مرا به سوی بندگان فرستاد تا بگویم که او را عبادت کنند و شریکی برای او قرار ندهند و بر من قرآن نازل شده است. سپس آیتی از قرآن را برای آنان تلاوت کرد.^{۲۰}

ایاس بن معاذ جوان اشهلی گفت: ای قوم! به خدا قسم بهترین چیزی است که برای شما آورده است. ابوالحسیر مثنی خاک برداشت و به صورت ایاس پاشید و گفت از او روبرگردانید. ایاس گفت: هیاتی برای شری آمد، اکنون با دشمنی قریش و عدلوت خزرج برمی‌گردیم. پیامبر (ص) از میان آنان خارج شد و آنان به مدینه بازگشتند. جنگ بعثت بین اوس و خزرج اتفاق افتاد و پس از چندی ایاس درگذشت. در باره حالات او گویند که در وقت مرگ پیوسته تهلیل و تکبیر و تحمید و تسبیح می‌گفت تا اینکه درگذشت.^{۲۱}

این گزارش حکایت از آمادگی بعضی از اوسیان در پذیرش سخنان حضرت دارد و همین زمینه را برای عده‌ای از آنان فراهم کرد تا زودتر اسلام را بپذیرند و در مدینه آن را نشر دهند، اگرچه با مخالفت‌هایی روبه‌رو بودند.

پیامبر (ص) از هر فرصتی که پیش می‌آمد یا انجمنی تشکیل می‌شد فوراً حضور می‌یافت و مردم را به سوی خدا دعوت می‌کرد تا شاید به حق گرایش پیدا کنند.

ملاقات در عقبه

ظهور اسلام در مدینه، راه را برای صلحی پایدار هموار می‌کرد. گزارش‌های مختلفی از برخورد اوس و خزرج با حضرت نقل شده؛ لکن می‌توان گفت نخستین برخورد را گروهی از اوسیان و جوانان بنی عبدالآشهل که برای پیمان بستن با قریش به مکه رفته بودند، با حضرت داشتند و پیامبر (ص) آنان را به نیکی فراخواند و این در زمانی بود که بین دو قبیله جنگ بعثت ادامه داشت.

ادامه درگیری‌های بین اوس و خزرج و طرفداری قبایل دیگر از یکی از آن دو، به شدت درگیری می‌افزود و مردم مدینه از این اوضاع نابسامان خسته شده بودند و منتظر بودند کسی آنان را از آشفتگی بیرون آورد.

نخستین گروهی که با رسول خدا (ص) در موسم حج در عقبه



همگی اسلام آوردند.

جرقه روشنایی در بنی عبدالآشهل

قبایل به منظور یاری رساندن به یکدیگر و پیروزی در جنگ‌ها برای خود «حلیف» بر می‌گزیدند. بنا به گزارشی «ابوالحسیر انس بن رافع» از بنی عبدالآشهل به همراه پانزده جوان بنی عبدالآشهل از جمله ایاس بن معاذ به مکه آمدند. آنان اظهار داشته که برای انجام دادن عمره به مکه می‌روند و در منزل عتبه بن ربیع فرود آمدند. وی مقدم آنان را گرمی داشت. ابوالحسیر و جوانان بنی عبدالآشهل از عتبه و قریش خواستند که در جنگ با خزرج آنان را یاری رسانند تا بر دشمن دیرینه خود پیروز شوند و با آنان هم‌پیمان شوند. قریش پاسخ دادند که خانه‌های ما از شما دور است چگونه شما را یاری دهیم؟!^{۲۲}

رسول خدا (ص) سخنان عتبه و جوانان بنی عبدالآشهل را



ملاقات کردند گروهی شش نفره از خزرج بودند که حضرت، اسلام را بر آنان عرضه کرد و برای آنان قرآن خواند. آنها از یهودیان در باره پیامبر سخنانی شنیده بودند. گفتند: ما قومی هستیم که با یکدیگر دشمنیم. امید است که خداوند به سبب شما، ما را متحد گرداند. پس از بازگشت، ما آنان را به دین تو فرا می‌خوانیم. اگر بر محور توحید گرد آئیند، از شما عزیزتر در میان‌شان نخواهد بود.^{۲۲}

این گروه پیامبر (ص) را دیدند، سخنانش را شنیدند و به مدینه بازگشتند. آنان اسلام را به قوم خود عرضه کردند و در تمام خانه‌های انصار سخن از رسول خدا (ص) بود. تا اینکه آنان در سال آینده برای موسم حج با دوازده نفر از رؤسای انصار در بیعت عقبه اولی با ایشان بیعت کردند که به بیعت نساء مشهور شد.^{۲۳} شروط این بیعت عبارت بود از:

۱. به خدا شرک نورزند؛ ۲. دزدی نکنند؛ ۳. فرزندان‌شان را نکشند؛ ۴. با تهمت، فرزندان‌شان را به دیگری نسبت ندهند؛ ۵. در هیچ کار خیری نافرمانی رسول خدا را نکنند.
- پیامبر (ص) در قبال عمل به این شروط فرمود: اگر به این پیمان عمل کردید بهشت را برای‌تان تضمین می‌کنم و اگر نافرمانی کردید، آن را به خدا وامی‌گذارم.^{۲۴}
- در این بیعت ابوالهیثم بن تیہان حلیف بنی عبدالآشهل حضور داشت.^{۲۵} وی از کسانی است که قبل از این بیعت عقبه با حضرت در عقبه ملاقات کرده بود.

با پایان مناسک حج، پیامبر (ص) مصعب بن عمیر را برای تعلیم قرآن و نشر اسلام همراه آنان به مدینه فرستاد. وی در مدینه در منزل اسعد بن زراره به تعلیم قرآن پرداخت.^{۲۶}

سیره‌نویسان اسلام آوردن سعد بن معاذ و اسید بن حضیر، از بزرگان و رؤسای بنی عبدالآشهل را نقل کرده‌اند. اسلام آوردن آن دو سبب شد تا قبیله بنی عبدالآشهل مسلمان شوند و چهره شهر مدینه را شاداب کنند. اکنون اسلام در مدینه به مردم طراوت و شادی بخشیده است تا در کنار همدیگر با محبت و مهربانی زندگی کنند و کینه‌های گذشته را دور بریزند.

به نقل سیره‌نویسان روزی اسعد بن زراره با مصعب بن عمیر به قصد محله بنی عبدالآشهل و بنی ظفر - که در کنار هم در بیشتر حوادث بوده، بنی عبدالآشهل را یاری می‌کردند - به راه افتادند. ابتدا به سوی قبیله بنی عبدالآشهل رفتند تا آنان را به اسلام دعوت کنند.

گروهی تازه مسلمان، نزدیک چاه «مرق» جمع بودند. مصعب و اسعد به جمع آنان پیوستند و به گفت و گو با آنان مشغول شدند. اسید بن حضیر و سعد بن معاذ، از سران قبیله بنی عبدالآشهل شاهد گفت و گوی مسلمانان با مصعب و اسعد بن زراره در کنار آن چاه بودند. این کار مسلمانان بر آن دو گران آمد و موجب ناراحتی آنان شد. سعد بن معاذ به اسید گفت: به سراغ این دو نفر برو که به محله ما آمدند تا ضعیفان ما را گمراه سازند. آن دو را از این کار نهی کن. اگر اسعد بن زراره با من نسبتی نداشت، من خود این کار را انجام می‌دادم؛ اما او پسر خاله من است بنابراین نمی‌توانم با او درستی و تندی کنم.

اسید بن حضیر با نیزه خود به طرف آن دو رفت. وقتی اسعد بن زراره متوجه آمدن اسید شد به مصعب گفت: این پیشوای قوم خود است که نزد تو می‌آید، خدا را به او بشناسان. مصعب گفت: اگر بنشیند با او سخن خواهیم گفت. هنگامی اسید به آن دو رسید، شروع

بنی عبدالأشهل، مانند طوایف دیگر، در مدینه به کشاورزی و پرورش نخلستان مشغول بودند و از این طریق زندگی خود را می گذرانند

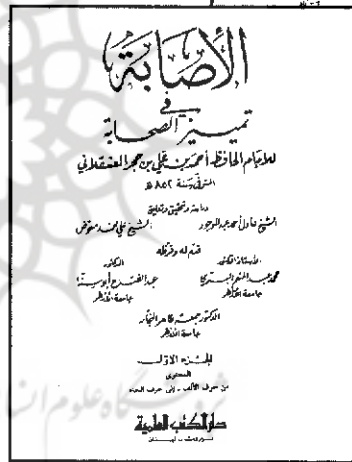
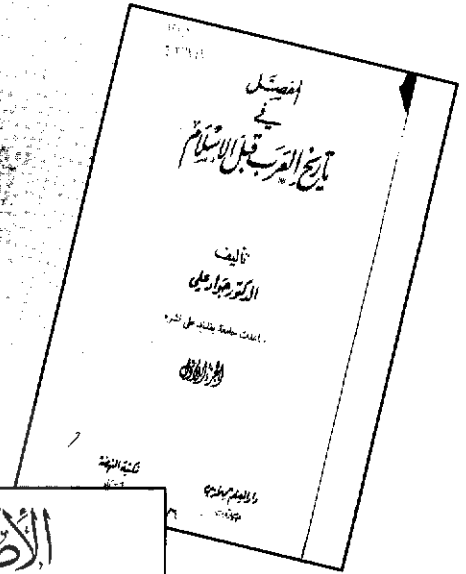
شهادتین بر زبان جاری می کنی؛ سپس به اقامه نماز می پردازی. اسید بن حضیر این اعمال را انجام داد. وی به مصعب و اسعد گفت: پشت سر من مردی است که اگر از شما پیروی کند، قومش با او مخالفت نخواهند کرد؛ زیرا در تمام کارها تابع و مطیع او هستند، من او را به سراغ شما می فرستم.

اسید بن حضیر نیزه اش را برداشت و به سوی سعد بن معاذ رفت. بنی عبدالأشهل گرد او نشسته بودند. وقتی سعد بن معاذ اسید را دید، گفت: به خدا سوگند، او با چهره ای متفاوت از قبل نزد ما برمی گردد.

سعد پرسید: چه کردی؟ اسید گفت: که سخنان آن دو را شنیدم و جز خوبی و نیکی چیزی ندیدم. من پیام شما را رساندم. آن دو گفتند: هرچه تو دوست داری انجام می دهیم. در ضمن اسید مطلبی را از پیش خود بیان کرد تا سعد بن معاذ را به طرف آن دو حرکت دهد. اسید گفت: شنیده ام بنی حارثه به قصد کشتن اسعد بن زراره به راه افتاده اند؛ زیرا فهمیده اند او پسر خاله شماست.

سعد بن معاذ پس از شنیدن سخنان اسید یا ناراحتی نیزه اش را برداشت، به طرف آن دو رفت و گفت: ای اسید! کاری انجام ندادی. وقتی سعد نزد آن دو رسید، دید با کمال آرامش نشسته اند. وی متوجه شد که اسید قصد داشته تا سخنان مصعب را بشنود. وی ابتدا دشتام داد و خطاب به اسعد بن زراره گفت: ای ابو امامه به خدا سوگند! اگر نسبتی میان من و تو نبود از من چنین برخوردی نمی دیدی. آیا در خانه ما آنچه را که خوش نداریم، انجام می دهی؟ اسعد به مصعب گفت: مردی به سراغت آمده که اگر از تو پیروی کند قبیله اش با او مخالفت نخواهند کرد. مصعب به سعد بن معاذ گفت: آیا نمی خواهی بنشینی تا به سخنان ما گوش دهی، و آنچه نیک بود بپذیری؟ و آنچه خوش نداشتی ما انجام نمی دهیم. سعد گفت: سخن منصفانه ای گفتی. آن گاه سعد نیزه اش را بر زمین زد و نزد آنان نشست. مصعب بن عمیر اسلام را بر او عرضه کرد و آیاتی از قرآن را برای او خواند. اسعد و مصعب به او گفتند: قبل از آن که سخنی از تو بشنویم در چهره اش نور اسلام را مشاهده کردیم. گفت: چه کاری باید انجام دهیم تا به دین شما وارد شوم. گفتند: غسل کن، لباس پاکیزه بپوش، شهادت به حق را اظهار کن و بعد نماز بخوان. او این کارها را انجام داد و مسلمان شد.

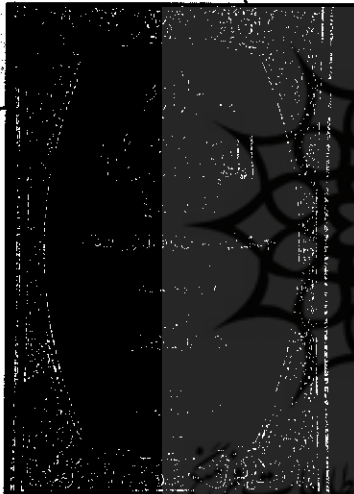
سعد بن معاذ نیزه اش را برداشت و نزد قبیله اش آمد. وقتی او را دیدند همه گفتند: سوگند به خدا، سعد با چهره ای متفاوت از قبل نزد



به دشتام دادن کرد و گفت: چه چیز موجب شده به این محله بیایید و افراد سست عقیده ما را متزلزل کنید. اگر جان خود را دوست دارید از ما دست بردارید و از این محله دور شوید.

مصعب در پاسخ گفت: آیا نمی خواهی بنشینم و به سخنان ما گوش دهی؟ اگر آن را نیک دانستی و پسندیدی، قبول کن و اگر دوست نداشتی، دور بینداز. اسید گفت: سخنی خردمندانه و منصفانه بیان کردی. او نیزه اش را به زمین فرو کرد، و کنار آن دو نشست. مصعب از این موقعیت پیش آمده بهره برد تا بتواند قلب او را به اسلام متمایل نماید. وی در آغاز در باره اسلام مطالبی بیان کرد و آن گاه آیاتی از قرآن را بر او تلاوت نمود که او را سخت تحت تأثیر قرار داد. مصعب و اسعد به اسید گفتند: به خدا سوگند، قبل از سخن گفتن با تو نورانیت را در چهره ات مشاهده کردم. اسید که تحت تأثیر کلام مصعب قرار گرفته بود گفت: چه نیکو و زیبا است! چه کاری برای پذیرفتن این دین باید انجام داد. گفت: غسل و طهارت کرده،

«یوم بعاث» آخرین جنگی است که میان اوس و خزرج واقع شد که رئیس خزرج عمرو بن نعمان بن صلاة و رئیس اوس، حضیر بن سماک معروف به حضیر الکتاب بود



ما می‌آید. وقتی سعد به قبیله اش رسید، دستور داد که قوم جمع شوند. اسید بن حضیر در کنار سعد بود. سعد گفت: ای بنی عبدالأشهل! من در میان قوم شما چگونه هستم؟ گفتند: تو سرور مایی، بهترین رأی را داری و رهبری امین برای ما هستی. سعد پس از این که رضایت قومش را طلبید و نظر آنان را در باره خود جویا شد و دانست سخنش مورد قبول آنان است، گفت: ای قوم! از این پس کلام مردان و زنان شما بر من حرام است تا این که به خدا و رسولش ایمان بیاورید. به دنبال این سخن، تمام مردان و زنان محله بنی عبدالأشهل اسلام آوردند.^{۳۷}

قبیله بنی عبدالأشهل پیش از آن که رسول خدا (ص) را ببینند، اسلام را پذیرفتند و از مدافعان آن گردیدند.^{۳۸} آنان پیامبر را در تمام جنگ‌ها یاری رساندند. از طرفی وقتی بنی النجار پیشرفت اسلام را دیدند، بر اسعد بن زراره سخت گرفتند و کار را بر او دشوار کردند. به همین سبب مصعب بن عمیر به خانه سعد بن معاذ^{۳۹} آمد و آنجا را پایگاه تبلیغاتی خود قرار داد. در واقع نفوذ رئیس قبیله، سعد بن معاذ، و زیرکی و تیزی بنی اسید بن حضیر موجب شد که این قبیله اسلام را بپذیرند و برای آن جان فشانی و فداکاری کنند.

یاری رساندن سعد بن معاذ و سعد بن عبادة به رسول خدا (ص)

هانفی در مکه کنار کوه ابوقبیس در شب ندا داد:

فَأَنْ يُسَلِّمَ السَّعْدَانُ يُصْبِحَ مُحَمَّدٌ

بِمَكَّةَ لَا يَخْشَى خِلَافَ الْمُخَالِفِ

اگر دو سعد اسلام را بپذیرند محمد در حالی در مکه صبح می‌کند که از مخالفت مخالفان ترسی ندارد.

طنین ندای هاتف در مکه، ابوسفیان را به وحشت انداخت. وی هنگامی که ندای هاتف را در کوه ابوقبیس شنید به دنبال آن بود که بداند سعد کیست. پرسید: مراد از سعدان، آیا سعد بن بکر است یا سعد بن هذیم؟

در شب دوم ندایی دیگر طنین انداز شد و این صدا به گوش می‌رسید:

أَيَا يَا سَعْدُ سَعْدَ الْأَوْسِ كُنْ أَنْتَ نَاصِرًا

و يَا سَعْدُ سَعْدَ الْخَزْرَجِيِّنَ الْعَطَّارِ

أَجِيبَا أَلِيَّ دَاعِيَ الْهُدَى وَ تَمْنِيَا

عَلَى اللَّهِ فِي الْفِرْدَوْسِ مُنْبِيَّ عَارِفِ

فَأَنْ ثَوَابَ اللَّهِ لَطَالِبِ الْهُدَى

چنان من الفردوس ذات رَقَارِفِ

ابوسفیان صبح هنگام گفت: به خدا سوگند آن دو، سعد بن معاذ و سعد بن عبادة هستند.^{۴۰}

یاری انصار سبب گسترش اسلام در مدینه شد و بعدها مدینه پایگاهی امن برای مسلمانان گردید و مسلمانان مکه با اجازه رسول خدا (ص) به مدینه هجرت کردند.

حضور در بیعت عقبه دوم

دومین پیمان، زمانی صورت گرفت که اسلام در مدینه گسترش یافته بود و آخرین حضور پیامبر (ص) در میان قبایل در موسم حج بود. مصعب بن عمیر با گروهی از مسلمانان انصار به همراه مشرکان برای موسم حج به سوی مکه حرکت کردند. حضرت با مسلمانان مدینه زمانی را برای ملاقات در «منی» در ایام تشریق معین کرد. پس از اعمال حج، مسلمانان در نیمه‌های شب پنهانی از خیمه‌هایشان خارج شدند تا در عقبه با حضرت ملاقات کنند. در آن جلسه از بزرگان و رؤسای قبایل حضور داشتند و سخنانی بیان

کردند، از جمله ابوالهیشم بن یثمان که حلیف بنی عبدالأشهل^{۳۰} بود، گفت: ای رسول خدا! بین ما و دیگران پیمان‌هایی برقرار است و از قطع پیمان با یهود سخن گفت. سپس به حضرت گفت: آیا پس از پیروزی بر دشمنانت، در کنار ما باقی خواهی ماند؟
حضرت فرمود:

«الدم الدم والهدم الهدم، أنا منکم و أنتم منی،
أحارب من حاربتهم، و أسالم من سالمتم.»

خون من خون شماست و مرگ و زندگی من با مرگ و زندگی شما گره خورده است. من از شما هستم و شما از من. با هر کس وارد جنگ شوید جنگ می‌کنم و با هر کس از در صلح درآیید، صلح می‌کنم.^{۳۱}

سخنان پیامبر موجب دلگرمی مسلمانان مدینه شد؛ زیرا آنان می‌پنداشتند در صورت پیروزی، ایشان از آنان دوری می‌گزیند. روشن است تأکید حضرت بر این‌که من در تمام لحظات حتی در وقت جنگ و صلح با شما هستم و پشتیبانی حضرت از آنان تا جایی است که آنان از هدف والای حضرت دور نشوند.

پیامبر (ص) در همان شب ملاقات، ایجاد انسجام و هماهنگی بین قبایل را آغاز کرد تا بتواند به اهداف خود دست یابد. لذا از میان هفتاد نفر، دوازده نقیب^{۳۲} برگزید تا او را یاری دهند. در واقع اینان حلقه ارتباط بین ایشان و مسلمانان بودند. نه تن از خزرجیان و سه تن از اوسیان برگزیده شدند تا با افراد ارتباط داشته باشند. هم‌چنین حضرت^{۳۳} فرمود: همان‌گونه که حضرت عیسی (ع) سرپرستی کفالت حواریین قوم خود را داشت، من هم سرپرستی قوم خودم یعنی مسلمانان را بر عهده دارم.

اوسیان از تیره بنی عبدالأشهل یعنی اسید بن حضیر و ابوالهیشم مالک بن تیهان، حلیف بنی عبدالأشهل^{۳۴} و شمار دیگری از بنی عبدالأشهل مانند سلمه بن وقش و سعد بن زید اشهلی در بیعت عقبه حضور داشتند.^{۳۵}

در اینکه چه کسی نخستین بیعت کننده بعد از سخنان حضرت بوده، اختلاف نظر وجود دارد. بر پایه یک گزارش، اسعد بن زراره نخستین بیعت کننده از قبیله بنی النجار بوده است. گزارش دیگر ابوالهیشم، مالک بن تیهان را نخستین کسی می‌داند که از طرف قوم خود با پیامبر بیعت کرد.^{۳۶} البته نقل‌های دیگری هم هست و گویا هر قبیله‌ای می‌خواسته افتخار نخستین بیعت کننده را از آن قوم خود بداند.

جایگاه بنی عبدالأشهل در اوضاع سیاسی و اجتماعی و نظامی مدینه
مردم مدینه، در مقایسه با اهل مکه، مردمی مهربان و دارای روحی پاک بودند، با اهل کتاب معاشرت داشتند و ظهور پیامبر (ص)

را از آنان شنیده بودند. در زمان بعثت وقتی نخستین گروه در عقبه با پیامبر ملاقات کردند و حضرت مصعب بن عمیر را همراه آنان برای تعلیم قرآن و احکام اسلام روانه کرد، ابتدا اسید و سعد بن معاذ به اسلام گرویدند و به دنبال آنها تمام افراد قبیله بنی عبدالأشهل اسلام آوردند. پیوستن این قبیله به اسلام، باعث پیشرفت اسلام در مدینه شد. در حقیقت در مدینه تحولی اساسی به وجود آمد. این تحول عظیم از جهت سیاسی و اجتماعی و نظامی حائز اهمیت بود. از طرفی بنی عبدالأشهل بعد از پیروزی بر خزرجیان قدرتی قوی به شمار می‌رفت و از طرف دیگر با یهودیان مدینه هم‌پیمان بود.

اسید بن حضیر و ابوالهیشم مالک بن تیهان در عقبه دوم به نقابت اوسیان برگزیده شدند تا رابط بین قوم‌شان و پیامبر باشند. حضرت

از این طریق توانست دین خود را بهتر تبلیغ کند. اکنون بیشتر مردم مدینه اسلام را پذیرفته بودند و این شهر پایگاهی برای گسترش اسلام شده بود. لذا شماری از مسلمانانی که در مکه مورد آزار و اذیت مشرکان قریش بودند با اجازه پیامبر (ص) به مدینه هجرت کردند. مردم مدینه از مهاجران مسلمان استقبال کردند و آنان را در مسکن مستقل یا در منازل خود جای دادند.

ابن اسحاق از قبیله‌هایی که میزبانی مسلمانان مهاجر را به عهده داشته‌اند نام برده است؛ از جمله بنی عمرو بن عوف در «قبای»، بنی حارث بن خزرج در سحج، بنی جحجبا در «عصبه» و بنی عبدالأشهل و بنی نجار در «مدینه». سعد بن معاذ از بنی عبدالأشهل پذیرای مصعب بن عمیر و عباد بن بشر اشهلی میزبان عتبیه بن غزوان بودند.^{۳۷}

با ورود رسول خدا (ص) به مدینه چهره شهر تحول دیگری یافت. استقبال مردم از ایشان، پر شور بود. حضرت در بدو ورود به مدینه مردم را به سوی خدا توجه داد. هنگام عبور پیامبر از میان قبایل، آنان از او می‌خواستند که نزد آنان منزل کند تا نیرو و سلاح خود را در اختیارش قرار دهند. حضرت در پاسخ محبت‌های آنان می‌فرمود که این ناقه مامور است و هر جا زانو زد، آنجا فرود خواهیم آمد. نخستین اقدام ایشان در مدینه، ساختن مسجد بود تا مردم به فراگیری قرآن و احکام دین مشغول شوند. مسجد محل رسیدگی به امور و مشکلات مردم بود و همدلی و اتحاد بین آنان را بیشتر می‌کرد. سپس حضرت منشور مدینه را صادر فرمودند که در آن، حقوق مردم مدینه و یهودیان بیان شده بود. در صورت بروز اختلاف بین آنان، حاکم را خدا و رسولش قرار داد آن‌گاه بین مهاجران و انصار پیمان برادری منعقد کرد تا موجب تقویت مسلمانان و همبستگی آنان شود. مثلاً میان سعد بن معاذ اشهلی انصاری با

ابوعبیده جراح عامر بن عبدالله؛ سلمة بن سلامه بن وقش با زبیر بن عوام؛ عباد بن بشر با ابوحدیفة بن عتبہ؛ و حدیفة بن یمان با عمار بن یاسر عقد اخوت بست. حضرت با این پیمان فضای مدینه را آرام ساخت.

اکنون مسلمانان مدینه از وحدت سیاسی و اجتماعی برخوردارند و می‌توانند در برابر دشمنان خود بایستند و به مشرکان قریش اعلام کنند که در صورت آزار و اذیت مسلمانان، به کاروان تجاری آنان که از نزدیک مدینه می‌گذرد حمله خواهند کرد.

مسلمانان پس از اطلاع از عبور کاروان تجارتی قریش تصمیم گرفتند آن را تصرف کنند. از طرفی پیمان حضرت با انصار جنبه دفاعی داشت؛ یعنی در صورت تعرض دشمن، آنان می‌بایست حضرت را یاری می‌رسانند.

رسول خدا (ص) برای اطمینان خاطر، سخنانی ایراد

فرمودند. سعد بن معاذ اشهلی از طرف انصار خطاب به ایشان گفت: ما در پی شما حرکت می‌کنیم، هر جا بروید خواهیم آمد حتی اگر از دریا عبور کنید. حضرت در نخستین برخورد با قریش، برای هر قبیله‌ای پرچمی قرار داد و در جنگ بدر پرچم اوس را به دست سعد بن معاذ سپرد. در جنگ احد پرچم اوس به دست اسید بن حضیر بود. انصار، به ویژه بنی عبدالاشهل، در جنگ احد جانفشانی کرده، بیشترین شهدا و مجروحان را داشتند. در کشتن کعب بن اشرف یهودی بیشتر افراد از این قبیله شرکت داشتند. به همین سبب خزرجی‌ها از پیامبر (ص) خواستند کشتن ابورافع یهودی را به آنان بسپارد. این درخواست در واقع رقابتی بین اوسیان و خزرجیان بود و آنان نمی‌خواستند از آن عقب بمانند.

پیامبر (ص) با توجه به مقتضیات زمان و مکان، پرچم اوس را به دست افراد مختلف از قبیله بنی عبدالاشهل می‌سپرد؛ شاید می‌خواست بین نیروهای خود تعادل را حفظ کند. در غزوة مریسیع و حدیث افک، سعد بن معاذ به حضرت گفت: که اگر فرد تهمت‌زن از طایفه ماست، گردن او را می‌زنیم و اگر از طایفه‌ای دیگر است دستور دهید تا حکم را درباره او اجرا کنیم. سعد بن عباد، رئیس خزرجیان از این سخن خشمگین شد. پیامبر (ص) آن دو را به سکوت امر کرد تا میان نیروهایش اختلاف نیفتد. حضرت همیشه می‌کوشید انسجام نیروهای خود را حفظ نماید؛ زیرا تفرقه موجب ضعف مسلمانان و تقویت دشمن بود.

بعد از برخورد سعد بن معاذ با سعد بن عباد، حضرت روزی دست سعد بن معاذ را گرفت و به خانه سعد بن عباد برد و روزی دیگر دست سعد بن عباد را گرفت و به منزل سعد بن معاذ برد. ایشان با این عمل، تفرقه و نفاق‌افکنی را از صفوف مسلمانان دور

کردند.

قریشیان که از توفیق مسلمانان و گسترش و نفوذ اسلام در منطقه احساس خطر می‌کردند و خود را در خطر نابودی می‌دیدند، تصمیم گرفتند که با نیروی بیشتر و با کمک قبایل دیگر، به مدینه حمله نمایند. مسلمانان وقتی از قصد دشمن آگاه شدند در پی مشورت با بزرگان به حفر خندق در اطراف

مدینه پرداختند. یک قسمت از خندق را قبیله بنی عبدالاشهل به عهده گرفت. در این نبرد جوانان بنی عبدالاشهل جانفشانی کردند. حضرت، عباد بن بشر اشهلی را فرمانده گروهی از مسلمانان قرار داد. آنان در پی چندین درگیری، دشمن را متواری کردند.

البته افراد دیگری از این قبیله نیز فرمانده گروه بوده و با دشمن جنگیده‌اند که از ذکر نام آنان صرف نظر می‌شود. سعد بن معاذ در این نبرد مجروح گردید. حضرت داوری درباره خیانت یهود بنی قریظه را به او سپرد و حکم او در باره آنان موجب رضایت خدا و رسولش شد.

مشرکان قریش سرافکنده به مکه باز گشتند. یهودیان بنی قریظه سزای اعمال‌شان را دیدند و روز به روز بر قدرت مسلمانان و شمارشان افزوده شد. در این زمان مدینه از وحدت سیاسی و اجتماعی و نظامی مستحکمی برخوردار بود. اینک نقش بنی عبدالاشهل را در جنگ‌ها بررسی می‌کنیم.

نقش مؤثر سران قبیله بنی عبدالاشهل در جنگ بدر

در آغاز جنگ بدر، پیامبر (ص) از طرف انصار نگران بود؛ زیرا در بیعت عقبه، اینان ملزم به خروج از مدینه نبودند و این پیمان، تنها در برابر حملات دشمن برای آنان تعهدآور بود. در این پیمان چنین آمده است: «أنا برا من ذمامک حتی تصل آلی دارنا. فأذا وصلت آلینا فانت فی ذمتنا؛ نمنعک مما نمنع منه آبائنا ونسائنا»^۵

حضرت تصمیم گرفت نظر مسلمانان را درباره درگیری با قریش بداند. در این میان، از مهاجران چندین نفر در حمایت از پیامبر و پیروی از دستوره‌های ایشان سخن گفتند و حضرت از جانب آنان اطمینان حاصل نمود. بار دیگر فرمود: ای مردم! نظر خود را بیان کنید. مقصود ایشان آگاهی از نظر انصار بود. سعد بن معاذ از سران قبیله بنی عبدالاشهل و سخنگوی آنان، درخواست و گفت: ای رسول خدا! گویا روی سخن شما با ماست. حضرت فرمود: آری! سعد گفت: من از جانب انصار می‌گویم شما به فرمان خداوند از منزلت خارج شده‌ای. ما شما را تصدیق کرده و ایمان آورده‌ایم و به حقانیت گفته‌هایت گواهی داده‌ایم. با شما پیمان بسته‌ایم که از شما پیروی کنیم. ای رسول خدا! آنچه را که می‌خواهید، انجام دهید؛ ما با شما هستیم. سوگند به آن که شما را به حق برانگیخت، اگر به دریا وارد

شوید، از شما پیروی خواهیم کرد و کسی با فرمان شما مخالفت نخواهد کرد. ما از مقابله با دشمن باک نداریم؛ ما در جنگ پایدار، و در مقابل دشمن استواریم. به مدد الهی ما را به مقابل آنان ببر. پیامبر (ص) از سخنان سعد بن معاذ خرسند گردید و دستور حرکت داد. هم چنین فرمود: خداوند به یکی از دو چیز (دست‌یابی به کاروان یا برخورد با سپاه دشمن) وعده داده است. گویا کشته شدن آنان را به دیدگان خود می‌بینم.^{۵۱}

سعد بن معاذ اطاعت انصار از پیامبر (ص) را به ایشان اعلام کرد و این، نشانه‌ی درایت و زیرکی رئیس قبیله است. رأی او رأی قبیله بود. در این نبرد پرچم‌دار اوسیان سعد بن معاذ و شعارشان «بنی عبدالله» بود.^{۵۲}

در جنگ‌ها پرچم به افراد صاحب نفوذ قبیله که قوی و شجاع بودند سپرده می‌شد؛ زیرا حفظ پرچم، رمز پایداری در مقابل دشمن بود و افتادن آن، ترس و دلهره در میان نیروهای خود و پیروزی دشمن را به دنبال داشت.

سعد بن معاذ بیشتر اوقات همراه حضرت بود و وی ساختن «عریش» (پایگاه فرماندهی) را به ایشان پیشنهاد کرد^{۵۳} تا بتوانند صحنه نبرد را زیر نظر داشته باشند و نیروها را هدایت کنند. افزون بر این، سعد به همراه عده‌ای دیگر محافظ حضرت در عریش بود.^{۵۴} از قبیله بنی عبدالأشهل حدود ۳۴ نفر در جنگ بدر جانفشانی کردند. نقل است که در جنگ أحد شمشیر سلمة بن أسلم اشهرلی شکست و او بی‌سلاح ماند. حضرت چوب دستی‌اش را به او داد و فرمود: با آن ضربت بزن. این چوب به شمشیر تبدیل شد^{۵۵} و معجزه‌ای از ایشان آشکار گردید. سلمة بن أسلم توانست با آن دو نفر از مشرکان را اسیر کند.^{۵۶} پیامبر (ص) آن دو اسیر را به سبب نداشتن مال بدون فدیة آزاد کرد.

به دستور حضرت در پایان جنگ، هیچ‌کس حق کشتن اسیر را نداشت. سعد بن معاذ، دیدن اسیران را دوست نداشت. حضرت به او فرمود: ای ابو عمرو! مثل اینکه اسارت اینان را دوست نداری. گفت: بله. این نخستین برخوردی بود که با مشرکان داشتیم و دوست داشتیم خداوند همه آنان را ذلیل می‌کرد و خون‌شان را می‌ریخت.^{۵۷} سخن سعد حکایت از استواری او در مقابل مشرکان دارد؛ ولی حضرت بنا به مصالح اجتماعی و سیاسی این دستور را داده بودند.

مردم مدینه با پیروزی مسلمانان در «روحا» به استقبال حضرت شتافتند و به یک‌دیگر تبریک گفتند. سلمة بن سلمة بن وقش اشهرلی گفت: این تبریک گفتن ندارد، ما عده‌ای پیر و کچل را کشته‌ایم. پیامبر (ص) تبسمی کرد و فرمود: آنان از بزرگان و رؤسای قوم قریش بودند، اگر آنان را می‌دید، وحشت می‌کردی و تابع فرمان‌شان بودی. اگر کارت را با آنان مقایسه می‌کردی آن‌گاه کار خود را کوچک به حساب می‌آوردی؛ اما آنان برای پیامبر خود مردم بدی بودند. سلمه گفت: از خشم خدا و رسولش به او پناه می‌برم.^{۵۸}

در این نبرد سرنوشت ساز، اسید بن حضیر حضور نداشت؛ زیرا

مسلمانان در آغاز به قصد نبرد با دشمن بیرون نیامده، بلکه برای گرفتن اموال کاروان قریش خارج شده بودند. اسید به حضرت گفت: الحمدلله الذی سرک و اظهرک علی عدوک، و الذی بعثک بالحق ما تخلفت عنک رغیة بنفسی عن نفسک^{۵۹}، و لا ظننت انک تلاقی عدواً، و لا ظننت ألا أنها العیر، فقال له رسول الله (ص): صدقت.

سیاس خدایی را که تو را خرسند ساخت و بر دشمنت پیروز کرد. سوگند به آن که تو را به حق فرستاد، من به سبب حفظ جانم از جنگ تخلف نکردم، حتی گمان برخورد با دشمن را نداشتم. می‌پنداشتم برای گرفتن اموال کاروان قریش رفته‌اید.

پیامبر (ص) سخنان او را تصدیق کرد؛ زیرا اسید بن حضیر از نقیبان بیعت عقبه بود و سخنانش مایه اطمینان بخشیدن به حضرت شد.

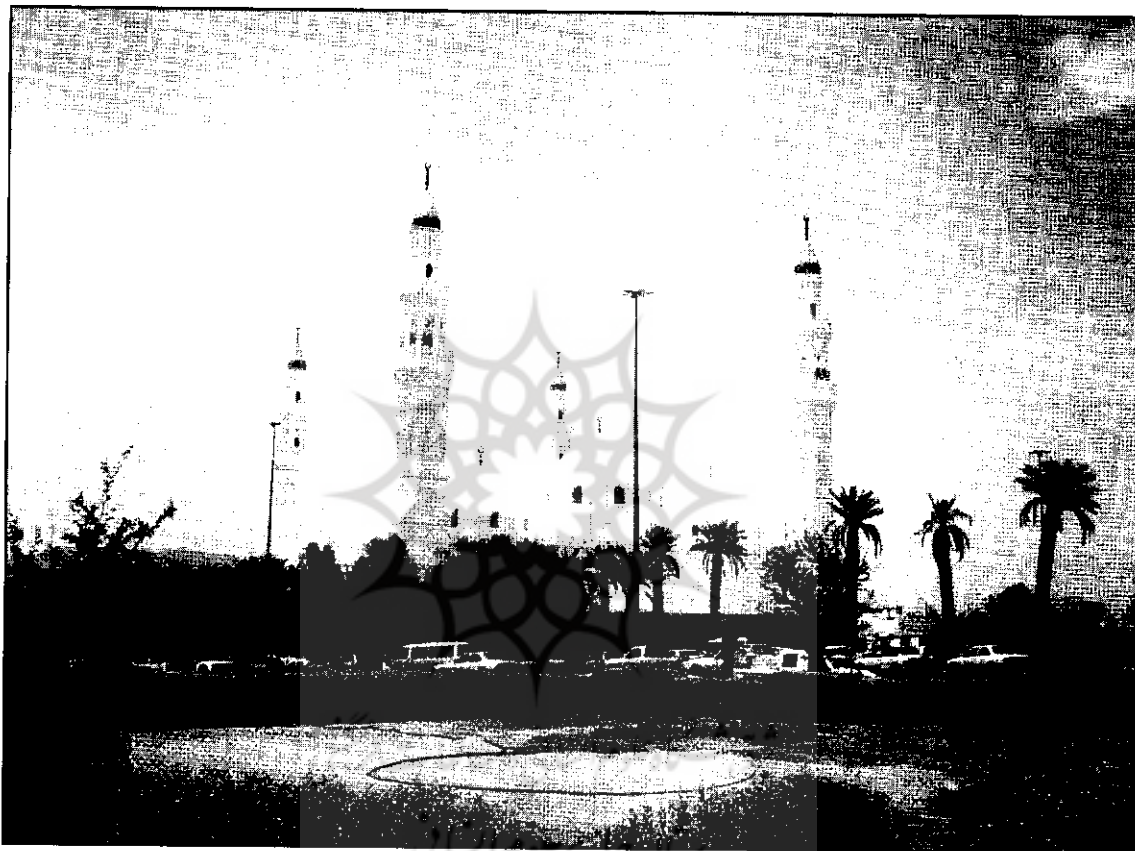
مردان بنی عبدالأشهل در این جنگ از خود رشادت‌ها نشان دادند. به ویژه از چند جهت می‌توان به نقش سعد بن معاذ اشاره کرد:

۱. از جانب انصار وفاداری خود را به پیامبر (ص) اعلام کرد و ایشان هم بی‌درنگ به مسلمانان دستور حرکت دادند.
۲. به عنوان فرمانده نبرد، پرچم اوسیان را در اختیار داشت.
۳. او در صحنه‌های نبرد حضوری چشمگیر داشت و در کنار حضرت بود.

۴. اینکه درباره اسیران به حضرت گفت: دوست داشتیم که خداوند همه آنان را ذلیل می‌کرد و خون‌شان را می‌ریخت. درباره این سخن گفته‌اند: سعد بن معاذ قبل از جنگ بدر برای انجام دادن عمره به مکه رفت و در خانه امیه بن خلف وارد شد. ابوجهل نزد امیه آمد و گفت: چگونه این شخص را به خانه خود می‌پذیری در حالی که به محمد پناه داده و با ما اعلان جنگ کرده است؟ سعد به ابوجهل گفت: هر چه می‌خواهی بگو، راه کاروان‌های شما از کنار ما می‌گذرد. امیه به سعد بن معاذ گفت: ساکت باش و چیزی نگو، او سرور و بزرگ مکیان است. سعد پاسخ داد: ای امیه! تو هم که چنین می‌گویی، سوگند به خدا از محمد (ص) شنیدم که می‌گفت: امیه بن خلف را خواهیم کشت. لذا امیه هنگام خارج شدن برای نبرد می‌ترسید.^{۶۰}

این حادثه بر شجاعت سعد دلالت دارد که در خانه دشمن، سخن پیامبر (ص) را درباره کشته شدن آنان بیان می‌کند و آنان را به وحشت می‌اندازد.

نقش مردان بنی عبدالأشهل در کشتن کعب بن اشرف
خبر پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به گوش کعب بن اشرف از اشراف یهود رسید. وی با ناراحتی گفت: اگر محمد بر این قوم پیروز شده، زیر خاک رفتن بهتر از زندگی روی زمین است.^{۶۱} کعب از آزار و اذیت کردن پیامبر (ص) لذت می‌برد. او به مکه رفت تا مردم آن دیار را برای جنگ با حضرت ترغیب کند. هم‌چنین اشعاری



کعب شد تا وقتی مسلمانان با سلاح می آیند وحشت نکند. مردان بنی عبدالأشهل با بدرقه حضرت به طرف قلعه کعب حرکت کردند. سلکان در خانه کعب را کوبید و زنش مانع خارج شدن او از خانه شد. وی سخن زنش را گوش نداد و بیرون قلعه آمد. در راه با سلکان گفت و گو می کرد، وقتی مردان بنی عبدالأشهل یقین کردند که می توانند نقشه خود را عملی کنند، به وی حمله و او را به قتل رسانند. عباد بن بشر درباره کشتن کعب اشعاری سروده^{۶۵} است.^{۶۶}

نقش بنی عبدالأشهل در جنگ احد

بنی سلمه، بنی حارثه، بنی ظفر و بنی عبدالأشهل در ناحیه «عرض» بودند و مسلمانان در آنجا زراعت داشتند. اسید بن حضیر در این ناحیه جو می کاشت و برای آبیاری آن از بیست شتر آبکش بهره می برد.^{۶۷} در روز جمعه در این ناحیه سلمه بن سلامه اشهلی با پیش قراولان مشرکان برخورد و در برابر آنان مقاومت کرد و آنان متواری شدند. وی بی درنگ به مزرعه خود آمد و شمشیر و زره اش

در مرثیه کشته شدگان قریش^{۶۸} خواند تا آنان را تحریک کند. وی در مدینه در باره زنان مسلمان اشعاری سرود و آنان را هجو کرد.

حضرت به محمد بن مسلمه که حلیف بنی عبدالأشهل^{۶۹} بود فرمان قتل کعب را داد و فرمود با سعد بن معاذ در این مورد مشورت شود.^{۷۰} محمد بن سلمه به همراه چند تن از بنی عبدالأشهل به نام های ابونائله سلکان بن سلامه بن وقش - که برادر رضاعی کعب بن اشرف بود - عباد بن بشر بن وقش و حارث بن اوس بن معاذ و از برادران بنی عبدالأشهل ابوعبیس عبدالرحمن بن جبیر، به زیرکی نقشه قتل او را کشیدند. سلکان با محمد بن مسلمه، نزد کعب رفته، گفتند که آمدن این مرد - پیامبر (ص) - برای ما بلایی شده و تمام عرب به جنگ ما برخاسته اند. راه ها بر ما بسته شده، و خانواده و خودمان گرفتار مشکلات شده ایم. سلکان گفت: ما می خواهیم او را خوار کنیم. کعب سخنان سلکان را پذیرفت. پس از آن سلکان گفت: می خواهد قدری خرما بخرد؛ اما پول ندارد و در عوض آن حاضر است سلاح به ودیعه بگذرد. این سخن سلکان موجب فریب

را که پنهان کرده بود، برداشت و نزد بنی عبدالأشهل آمد. برخوردارش با دشمن را برای آنان گفت تا آنها هم آماده باشند و به مراقبت از حضرت بپردازند؛^{۳۸} زیرا احتمال شیخیون دشمن می‌رفت. رسول خدا (ص) به مردم فرمود: دیشب در خواب، گاوی کشته دیدم که مراد از کشته شدن گاو، برخی از اصحابیم است و نیز قوچی را هم به دنبال می‌کشیدم و مراد از آن دشمن است که به خواست خدا آن را خواهیم کشت.^{۳۹}

حضرت تصمیم داشت از شهر خارج نشود و به خصوص عبدالله بن ابی دربارۀ مانند در شهر سخن گفته بود؛ ولی جوانانی که در جنگ بدر حضور نداشتند و شوق شهادت بر سر داشتند، برخوردار با دشمن را لذت بخش می‌دانستند و خواستار خروج از شهر بودند. حمزه در تایید سخنان جوانان گفت: سوگند به قرآن امروز غذا نمی‌خورم تا برای جنگیدن با دشمن از شهر بیرون رویم.

ایاس بن اوس از جوانان بنی عبدالأشهل به پا خاست و گفت: ای رسول خدا! ما هم جزئی از همان گاو کشته شده‌ایم و آرزومندیم کشته شویم و مشرکان را بکشیم؛ ما به بهشت و آنان به جهنم خواهند رفت. دوست نداریم که دشمن بگوید: محمد را در قلعه‌های یشرب محاصره کردیم. این کار موجب گستاخی او می‌شود. مشرکان زراعت ما را زیر پا گذاشته‌اند و اگر آن‌ها را بیرون نرانیم نمی‌توانیم کشاورزی کنیم. ای رسول خدا! ما در جاهلیت وقتی دشمن به جنگ ما می‌آمد، تا با شمشیرهای خود خارج نمی‌شدیم بیرون نمی‌رفت و طمع‌اش قطع نمی‌شد. امروز ما برای این کار سزوارتریم؛ زیرا خداوند ما را به وجود شما تایید کرده است.^{۴۰}

با این سخنان، مردم خواهان خروج از شهر شدند و انتظار حضرت را کشیدند تا از منزلش خارج شود. سعد بن معاذ و اسید بن حضیر که از سران با نفوذ بنی عبدالأشهل بودند نزد مردم آمده، گفتند: هرچه را خود خواستید به حضرت تحمیل نکنید. کار خروج را به خود حضرت واگذارید و هر آنچه فرمان داد اطاعت کنید. عده‌ای از مردم سخن سعد بن معاذ را تایید کردند. مردم در حال گفت و گو بودند که پیامبر (ص) زره به تن خارج شد و فرمود: شایسته نیست پیامبر لباس جنگی را از تن خود بیرون آورد تا خداوند میان او و دشمنانش حکم کند. در پناه خداوند حرکت کنید.

مسلمانان همراه رسول خدا به سمت احد حرکت کردند. حضرت پرچم اوسیان را به اسید بن حضیر که مردی شجاع و رزم دیده بود سپرد و برای مهاجران و خزرجیان نیز پرچم‌هایی قرار داد. سعد بن معاذ و سعد بن عبادۀ زره به تن پیشاپیش حضرت حرکت می‌کردند.^{۴۱} آن شب حضرت در منطقه «شیخان» فرود آمد، و محمد

بن مسلمه حلیف بنی عبدالأشهل همراه پنجاه نفر به پاسداری از مدینه مشغول بودند.^{۳۷}

پیامبر (ص) در آخر شب فرمان حرکت داد و مسلمانان از مزرعه منافقی عبور کردند و او به حضرت دشنام داد. سعد بن زید اشهلی با کمان بر سر منافق زد و خون از آن جاری شد. بنی حارثه از کار او ناراحت شدند و گفتند: ای بنی عبدالأشهل! این کار نشانه دشمنی شما با ماست که آن را رها نمی‌کنید.^{۳۸} قبل از ورود اسلام به مدینه بین بنی عبدالأشهل و بنی حارثه درگیرهایی رخ داد که بنی عبدالأشهل پیروز شدند و حتی بنی حارثه را از منازلشان بیرون کردند.

اسید بن حضیر در پاسخ بنی حارثه گفت: این نشانه نفاق شماست. به خدا سوگند، من نمی‌دانم پیامبر (ص) با این کار موافق است یا نه، وگرنه گردن منافق و هم‌فکرهای او را می‌زدم.^{۳۹} حضرت در احد سپاه اسلام را آرایش نظامی داد و فرمود کسی پیش از دستور من نجنگد. عمارۀ بن یزید بن سکن اشهلی وقتی این دستور را شنید، گفت: آیا باید مزارع اوس و خزرج چریده و خراب شود و ما نجنگیم؟!^{۴۰} دشمن با پرتاب تیر، جنگ را آغاز کرد. مسلمانان ابتدا بر دشمن غلبه کردند اما سرپیچی عده‌ای از تیراندازان در دامنه کوه «عتین» موجب شکست آنان شد، و فقط ده نفر در مقابل دشمن ایستادگی کردند. از این جمله حارث بن انس بن رافع اشهلی بود که گفت: ای قوم! فرمان پیامبرتان را به یاد آورید و از فرمانده اطاعت کنید ولی آنان نپذیرفتند.^{۴۱} هم‌چنین از تیراندازان ابوتالله، سلکان بن سلامت اشهلی را می‌توان نام برد.^{۴۲}

مسلمانان مشغول جمع‌آوری غنایم بودند که دشمن ناگهان یورش آورد و سپاه اسلام را از هم پاشید، به گونه‌ای که دو سپاه در هم آمیخته شدند. مسلمانان هم بدون اینکه همدیگر را بشناسند به یکدیگر ضربت می‌زدند. یمان، که نامش حَسیل بن هابیر است به همراه ثابت بن وقش اشهلی از افراد سالخورده‌ای بود که بر روی بام‌ها نهبان شهر مدینه بودند. یکی از آن دو به دوست خود گفت: مگر عمر من و تو چقدر باقی است؛ امروز یا فردا می‌میریم، سزوار است شمشیرهای خود را برداریم و به آنان ملحق شویم؛ شاید خداوند شهادت را نصیب ما کند. آن دو، روز احد به سپاه پیوستند. رفاعۀ بن وقش را مشرکان به شهادت رساندند، و یمان را مسلمانان بدون این‌که او را بشناسند کشتند؛ زیرا سپاه اسلام از هم پاشیده و به هم ریخته بود و کسی او را نشناخت و با شمشیر مورد هجوم قرار داد و هر چه حذیفه فریاد کرد: «این پدر من است! مواظب باشید»، کارساز نشد و او کشته شد. و حضرت دستور دادند که دیۀ او را از بیت المال مسلمانان بپردازند، ولی حذیفه آن را بخشید.^{۴۳}

پیامبر (ص) عده‌ای را فرا خواند تا پرچم‌ها را به دست گیرند. مسلمانان ساعتی با مشرکان جنگیدند و با شعار «یا للعزی» یا «اعل هبل» دو گروه از هم جدا شدند. چهارده نفر در کنار رسول اکرم به پایداری و جانفشانی از او مشغول بودند از جمله مهاجران، حضرت علی(ع) و از انصار، اسید بن حضیر و سعد بن معاذ را نام برده‌اند.^{۳۸} شدت جنگ به حدی بود که دشمن پیامبر (ص) را در محاصره داشت. حضرت جراحات فراوانی برداشته بود که فرمود: چه کسی جان خود را در راه خدا می‌فروشد؟ پنج تن از جوانان انصار پاسخ او را دادند و به نبرد با دشمن پرداختند. از جمله عمارة بن زیاد بن سکن اشهلی چنان جنگید که کار جنگ سامان گرفت و مسلمانان به جنگ پرداختند. وی را در حالی که زخم‌های فراوانی بر بدن داشت نزد پیامبر (ص) آوردند و حضرت سر او را در دامان خود قرار داد تا به شهادت رسید.^{۳۹}

اصیرم - از بنی عبدالاشهل - از کسانی بود که مانع مسلمان شدن قوم خود شد، لکن وقتی پیامبر (ص) برای جنگ احد از مدینه خارج شد، اسلام را پذیرفت. وی شمشیرش را برداشت و در صحنه نبرد حضور یافت و با مشرکان جنگید تا اینکه کشته شد. وقتی جنگ تمام شد مردان بنی عبدالاشهل در جست و جوی شهدای خود بودند که او را دیدند و گفتند: سوگند به خدا، این اصیرم است. چه چیز موجب شده تا او به میدان نبرد بیاید؟ آخر او مسلمان نبود. اصیرم رمقی در بدن نداشت، مردان بنی عبدالاشهل از او پرسیدند:

تو همیشه مسلمانان را انکار و اذیت می‌کردی، آیا به خاطر تعصب قومی و قبیلگی حضور یافتی یا به سبب تمایل به اسلام؟ گفت: تمایل به اسلام پیدا کردم و به خدا و رسولش ایمان آوردم. سپس شمشیر را برداشتم و به جنگ کافران آمدم. اکنون حال مرا می‌بینید. وقتی این سخن را گفت، جان سپرد. این داستان را برای پیامبر (ص) بیان کردند، حضرت فرمود: او از بهشتیان است.^{۴۰}

از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند که فرمود: مردی را نام ببرید که حتی یک نماز هم نخوانده و با این حال به بهشت وارد شده است. پاسخ دادند: نمی‌دانیم و پرسیدند: او کیست؟ فرمود: اصیرم بن عبدالاشهل.^{۴۱}

پیامبر (ص) در دفن بعضی از شهدا در منطقه احد و دیگر شهدایی که به مدینه آورده بودند شرکت کرد. حضرت با سپاه و مجروحان به سوی مدینه حرکت کردند. در این میان، قبیله بنی سلمه و بنی عبدالاشهل مجروحان بسیاری داشتند.^{۴۲} لذا پیامبر (ص) حرکتش را به گونه‌ای تنظیم کرد که از کنار قبیله بنی عبدالاشهل عبور کند. آنان را دید که بر شهیدان‌شان گریه می‌کنند. فرمود:

حمزه گریه کننده‌ای ندارد.^{۴۳} زنان وقتی پیامبر را به سلامت دیدند، از خانه‌های‌شان بیرون آمدند و دیدن چهره ایشان تحمل مصیبت را بر آنان آسان کرد.

ام عامر اشهلی گوید: ما سرگرم گریه بر کشته‌هایمان بودیم که شنیدیم رسول خدا (ص) آمده است. از خانه خارج شدیم. زمانی که چشمم به پیامبر - که زره به تن داشت - افتاد به او نگریستم و گفتم: ای رسول خدا! در مقابل سلامت تو، هر مصیبتی آسان است. هم‌چنین مادر سعد بن معاذ از خانه بیرون آمد، در حالی که سعد لگام شتر حضرت را می‌کشید. سعد گفت: ای رسول خدا! این مادر من است. پیامبر فرمود: درود بر او. مادر سعد گفت: این که شما را سالم می‌بینم مصیبت بر من آسان است. پیامبر شهادت فرزندانش را به او تسلیت گفت و فرمود: ای مادر سعد! مژده باد بر تو و خانواده شهیدان. تمام شهیدانتان در بهشت دوستان یک‌دیگرند و در قیامت افراد خانواده خود را شفاعت می‌کنند.^{۴۴}

این سخن حضرت مایه امید و دلگرمی خانواده‌های شهیدان بود و آنان به شهید خود میباهت می‌کردند.

آن‌گاه پیامبر (ص) به سعد فرمود: مجروحان قبیله شما یعنی بنی عبدالاشهل - بسیار است، به خانه‌ها بروید و به مداوای آنان بپردازید. حضرت درباره مجروحان احد فرمود: در روز قیامت با زخم‌های تازه محشور می‌شوید و خونی که از زخم‌های شما در قیامت جاری می‌شود به رنگ خون و بوی مشک است.^{۴۵} این فرمایش رسول خدا (ص) موجب آرامش خاطر و اطمینان دادن به ثواب الهی بود. آن شب تمام مجروحان بنی عبدالاشهل مداوا شدند. شمار این مجروحان به سی تن^{۴۶} می‌رسید.

گریه بر حمزه

وقتی حضرت فرمود: حمزه گریه کننده‌ای ندارد، سعد بن معاذ و اسید بن حضیر به محله بنی عبدالاشهل آمدند و زنان قبیله را امر کردند که بر حمزه بگریند، چنان‌که بر خانواده خود، نوحه‌گری و گریه می‌کردند.^{۴۷} پس از نماز مغرب بسیاری از زنان به خانه حضرت آمده، گریه کردند. آنان به قصد عزاداری برای حمزه و تسلیت گفتن به رسول خدا (ص) نزد ایشان آمدند و بعدها در میان زنان انصار رسم شد که در عزاداری‌هایشان ابتدا برای حمزه عزاداری می‌کردند.

شهدای بنی عبدالاشهل

شهدای بنی عبدالاشهل را در جنگ احد در حدود ۲۳ نفر شمرده‌اند که عبارت‌اند از:

۱- اصیرم بن عبدالاشهل ۲- اوس بن سلامة بن وقس

هنگامی

که یهود یثرب از طرف قبیلۀ اوس و خزرج تهدید می‌شدند، به

ظهور پیامبری خبر می‌دادند و می‌گفتند با آمدن او بر شما غلبه خواهیم کرد. می‌گفتند: ما در جاهلیت بر آنان سلطه و غلبه داشتیم در حالی که مشرک بودیم و آنان اهل کتاب بودند: «کناقد علواناهم فی الجاهلیة و نحن اهل شرک و هم اهل الکتاب»

۳ - ایاس بن اوس بن عیتک، که ضرار او را به شهادت رساند
 ۴- ثابت بن زید ۵- حارث بن انس بن رافع ۶- حارث بن اوس بن
 معاذ ۷- حباب بن قیظی ۸- حبيب بن قییم ۹- رافع بن زید (یزید)
 ۱۰- رفاعه بن وقش که خالد بن ولید او را به شهادت رساند
 ۱۱- سلمه بن ثابت بن وقش که ابوسفیان او را به شهادت رساند
 ۱۲- سلیط بن ثابت بن قیس ۱۳- سلیم بن حارث بن ثعلبه^{۳۳}
 ۱۴- سهل بن رومی بن وقش ۱۵- صیفی بن قیظی، که ضرار او را
 به شهادت رساند ۱۶- عبّاد بن سهل، که صفوان بن امیه او را به
 شهادت رساند ۱۷- عبید بن تیهان که عکرمة بن ابی جهل او را به
 شهادت رساند ۱۸- عماره بن زیاد بن سکن ۱۹- عمر و بن ثابت بن
 وقش که ضرار او را به شهادت رسان ۲۰- عمرو بن معاذ، که ضرار
 بن خطاب او را به شهادت رساند ۲۱- قره بن عقبه حلیف بنی
 عبدالشهل ۲۲- نعمان بن عبد عمرو بن مسعود ۲۳- یزید (زیاد) بن
 سکن ۲۴- یمان، پدر حدیفه که او را مسلمانان به اشتباه به شهادت
 رساندند شاعران برای شهیدان احد شعرهایی سروده‌اند که در
 کتاب‌های سیره ذکر شده است - عبدالله بن زبیری درباره کثرت
 شهدای احد، به ویژه از منطقه قبا و بنی عبدالشهل، چنین اظهار
 خرسندی می‌کند:

لیت أشیأخی بیدر شهیدا

جزع الخرزج من وقع الأسل

حین حکت بقیاء برکها

و استحرّ القتل فی عبدالشهل

ثم حقوا عند ذاکم رقصا

رقص الحقان یملو فی الجبل

فقتلنا الضعف من أشرفهم

و عدلنا میل بدر فاعتدل^{۳۴}

ای کاش پیرمردان من در جنگ بدر حاضر بودند / ناله کردن
 خزرجیان را از ضربت نیزه‌ها می‌شنیدند/ وقتی جنگ در قبا همانند
 شتر زانو زد / و کشته‌های بنی عبدالشهل بسیار شد / از خرسندی
 سبک‌بال شدند / مانند بچه شتری که از کوه بالا رود / پس چند
 برابر از روسای آنان را کشتیم / و انحراف بدر را اصلاح کردیم.
 در این نبرد مردان بنی عبدالشهل مردانه جنگیدند و رشادت‌ها
 از خود نشان دادند از این قبیله در این نبرد بیش از پنجاه نفر حاضر
 بودند، حدود ۲۳ نفر از آنان به شهادت رسیدند و سی تن از آنان
 مجروح گشتند که این قبیله بیشترین مجروحان این جنگ را
 داشت.

فداکاری زنان بنی عبدالشهل در این نبرد آشکار گردید. آنان
 که فرزندان خود را همراه پیامبر (ص) روانه میدان نبرد کرده و
 فرزندانشان به شهادت رسیده بودند، وقتی رسول خدا (ص) را دیدند
 خدای را شکر کردند و گفتند تحمل مصیبت و شهادت فرزندانمان بر
 ما آسان شد؛ زیرا سلامت حضرت را بر همه چیز ترجیح می‌دادند.
 بشارت حضرت به خانواده شهیدان و مجروحان سبب تسکین
 دردها و آرام آنان بود.

حمراء الاسد

به پیامبر (ص) پس از جنگ احد گزارشی از مشرکان رسید
 مبنی بر اینکه آنان قصد حمله دوباره به مدینه را دارند. حضرت به
 مؤذن فرمود اعلام کند: «رسول خدا (ص) فرمان تعقیب دشمن را
 داده است. کسانی که دیروز در جنگ حاضر بودند باید در این کار
 شرکت کنند. از مجروحان کسانی که قادر به راه رفتن هستند، آماده
 حرکت به سوی دشمن شوند». افرادی که به دلایلی نتوانسته بودند
 در جنگ احد حاضر شوند با اجازه حضرت در این غزوه شرکت
 کردند.^{۳۵}

مؤذن فرمان رسول خدا (ص) را اعلام کرد. سعد بن معاذبه
 محله بنی عبدالشهل آمد و به قبیله‌اش دستور حرکت داد. بسیاری
 از آنان مجروح بودند. سعد گفت: پیامبر (ص) دستور داده است
 دشمن را تعقیب کنیم. اسید بن حضیر، پرچم‌دار اوسیان در جنگ
 احد، هفت زخم بر بدن داشت و مشغول مداوی زخم‌هایش بود.
 وقتی سخن سعد را شنید از معالجه دست برداشت و گفت: گوش به
 فرمان خدا و رسولش هستم و به سرعت خود را به حضرت رساند.^{۳۶}
 عبدالله بن سهل و رافع بن سهل، از قبیله بنی عبدالشهل،
 زخم‌های بسیاری در بدن داشتند. وقتی خبر تعقیب دشمن را
 شنیدند، یکی از آنان به دیگری گفت: به خدا سوگند همراهی
 نکردن پیامبر در جنگ‌ها زبانی جبران‌ناپذیر است. آنان مرکبی برای
 سوار شدن نداشتند. عبدالله گفت: پیاده می‌روم. رافع گفت: به خدا،
 من توانایی راه رفتن ندارم. برادرش گفت: آهسته آهسته خود را به
 سپاه می‌رسانیم. آنان نیمه شب به پیامبر (ص) رسیدند. نگهبان آن
 شب عباد بن یشر اشهلی بود. آنان علت تاخیر خود را به حضرت
 بازگو، و او برایشان دعای خیر کرد.^{۳۷}

در این غزوه پیامبر (ص) پرچم را به علی (ع) سپرد و سپاه را
 روانه کرد تا به منطقه حمراء الاسد رسید که فاصله چندانی با
 مشرکان نداشت. پیامبر دستور داد در پانصد نقطه آتش افروخته
 شود. معبد خزاعی که هم‌پیمان حضرت بود به ابوسفیان برخورد و
 به او گفت: مردم مدینه همه بسیج شده‌اند تا انتقام شهدای خود را
 بگیرند برنمی‌گردند، لذا مشرکان از حمله منصرف شدند و به مکه
 بازگشتند.

حضور بنی عبدالشهل در غزوه مریس

شتر رسول خدا (ص) در این غزوه گم شد. زید بن لصیبت، از
 منافقان، با گروهی از انصار به خصوص از قبیله بنی عبدالشهل
 عباد بن یشر، سلمه بن سلامة و اسید بن حضیر حضور داشتند. زید
 پرسید: این مردم دنبال چه چیزی هستند؟ آنان گفتند: در جست و
 جوی ناقه حضرت، که گم شده است. گفت: خدا مگر او را آگاه
 نمی‌کند؟! همراهان او ناراحت شده، گفتند: تو منافق هستی، اسید
 بن حضیر گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم پیامبر از این کار راضی
 است یا نه، وگرنه بیضهات را با نیزه هدف قرار می‌دادم؛^{۳۸} یعنی تو را

می‌کشتم.

در جریان گم شدن ناقه پیامبر، به عایشه نسبت ناروا دادند. به همین سبب حضرت به منبر رفت تا به کمک اصحابش شر شایعه‌سازان را کوتاه سازد. بعد از حمد و ثنای پروردگار فرمود: سخنان ناروایی درباره همسر من شنوم.

سعد بن معاذ برخاست و گفت: ای رسول خدا! من شر او را کوتاه می‌کنم؛ اگر از اوسیان باشد سرش را برای‌تان می‌آورم و اگر از خزرج باشد شما درباره او دستور دهید تا آن را اجرا کنیم.

افکار عمومی ناظر عبدالله بن ابی از قبیله خزرج بود. سعد بن عباد از سخنان سعد بن معاذ ناراحت شد و گفت: تو دروغ می‌گویی و توان انجام دادن آن را نداری و چون می‌دانی آن شخص از قبیله خزرج است این سخن را می‌گویی؛ اگر از قبیله اوس بود این حرف را نمی‌زدی؛ اکنون دشمنی دوران جاهلیت را زنده کردی. اسید بن حضیر هم به سعد بن عباد تندی کرد و خاطره جنگ بعثت را زنده کرد.^{۳۵} بدین گونه بار دیگر میان اوس و خزرج تعصبات دوران جاهلیت زنده شد. سعد بن عباد با فریاد «یا آل خزرج» و سعد بن معاذ با فریاد «یا آل اوس» همدیگر را به مبارزه فراخواندند. اشاره پیامبر (ص) برای آرام کردن آنان و دست برداشتن از تعصبات جاهلی کافی نبود و لذا برای پایان دادن به درگیری، از منبر فرود آمد و به میان آنان رفت. حضرت هر دو گروه را به آرامش دعوت کرد و برای این‌که کینه‌ها از بین برود، روزی دست سعد بن معاذ اشهلی را گرفته، و به خانه سعد بن عباد برد و آن روز را مهمان او بودند و ساعتی را با هم نشستند؛ و چند روز بعد دست سعد بن عباد را گرفته، به خانه سعد بن معاذ آورد و ساعتی با هم نشست، آن روز همگی مهمان سعد بن معاذ بودند.^{۳۶} به این طریق پیامبر (ص) کدورت‌ها را برطرف کرد تا با اتحاد بین نیروها بهتر بتواند به مقابله با دشمن بپردازد.

حضور مؤثر بنی عبدالاشهل در کندن خندق و مبارزه با دشمن
وقتی خبر حرکت قریش از مکه به سوی مدینه به پیامبر (ص) رسید، مردم را فرا خواند و درباره جنگ با آنان به مشورت پرداخت. سلمان فارسی گفت: در سرزمین فارس هرگاه از سواران دشمن بیم داشتیم بر اطراف خود خندق می‌کندیم. حضرت پیشنهاد او را پذیرفت و برای حفر خندق دور شهر، صلاح دید که کوه سلج را پشت سر خود قرار دهد؛ حفر خندق را از ناحیه مذاذ شروع کند و به ذباب و راتج ختم نماید. حضرت دستور حفر خندق را به مسلمانان داد و از یهودیان وسایل حفر، از قبیل بیل و تیشه و زنبیل امانت گرفت؛ زیرا با بنی قریظه در صلح بودند. همچنین هر بخش از خندق را به گروهی واگذار کرد. مهاجران حفر خندق از «ذباب» تا «راتج» را بر عهده گرفتند و انصار فاصله میان «ذباب» تا «خربی» را. دیگر قسمت‌های مدینه، شامل خانه‌های متعلق به هم مانند حصار بود. بنی عبدالاشهل هم از منطقه حره شرقی یعنی از راتج تا پشت آن - به گونه‌ای که پشت مسجد مدینه را در بر می‌گرفت^{۳۷} - مشغول

حفر خندق بودند.

زید بن ثابت بن ضحاک اشهلی، از جوانان بنی عبدالاشهل، خاک‌ها را می‌برد. سعد بن معاذ نزد حضرت نشست و گفت: ای رسول خدا! سپاس خدا را که زنده ماندم و به تو ایمان آوردم. در جنگ بعثت من پدر زید را در بغل گرفتم. حضرت فرمود: بسیار پسر خوبی است. بر اثر کار بسیار، زید خوابش سنگین شد و دوستان او سلاحش را برداشتند. وی از خواب بیدار شد و به دنبال سلاح خود گشت، حضرت فرمود: که سلاح او را بدهید.^{۳۸}

با پایان حفر خندق، مشرکان وارد منطقه شدند. خبر نقض پیمان بنی قریظه موجب هراس مسلمانان شد. حضرت برای آگاهی از صحت و سقم این خبر، سعد بن معاذ و اسید بن حضیر اشهلی و سعد بن عباد را فرستاد^{۳۹} و فرمود: اگر خبر صحت داشت با اشاره آن را بازگوئید و اگر نادرست بود آشکارا بیان کنید.

نمایندگان پیامبر نزد بنی قریظه آمدند و متوجه نقض پیمان یهودیان شدند. اینان گفتند که بین ما و محمد پیمانی نیست. کعب بن اسد به آنان گفت: ما آن پیمان را مانند بندکفتی پاره می‌کنیم و سپس به سعد بن معاذ دشنام داد. اسید پاسخ داد: ای دشمن خدا! به سرور ما دشنام می‌دهی در حالی که تو هم‌شان او نیستی. به امید خدا قریش فرار می‌کند و تو را در خانه‌ای رها می‌سازد و ما به سراغ می‌آئیم تا به اطاعت ما درآیی؛ تو قدرت ما را در مقابل بنی نضیر و بنی قینقاع به یاد داشته باش. کعب بن اسد گفت: ای پسر حضیر! مرا می‌ترسانی؟ سوگند به تورات که پدرت مرا در جنگ بعثت دیده است. اگر ما یاور شما نبودیم قطعاً خزرج شما را از این سرزمین بیرون می‌راند. ما آداب جنگ را می‌دانیم. سپس شروع به دشنام دادن به حضرت و مسلمانان کرد. سعد بن معاذ به همراهان گفت: او را رها کنید، شمشیر بین ما حاکم خواهد بود.

آنان نزد پیامبر (ص) برگشتند و با گفتن «عضل و قاره» از پیمان‌شکنی بنی قریظه خبر دادند. حضرت تکبیر گفت و به مسلمانان مژده پیروزی داد؛ اما مسلمانان از پیمان‌شکنی یهودیان می‌هراسیدند و بیم^{۴۰} آن داشتند که از داخل شهر به آنان حمله شود. کعب بن اسد از قریش خواست شبانه به شهر حمله کنند. حضرت برای پاسداری از شهر سلمة بن اسلم بن حریش اشهلی را فرمانده دویست نفر قرار داد تا مراقب اوضاع و احوال در شهر باشند تا مسلمانان در امنیت کامل قرار گیرند.^{۴۱}

گروهی از سواران دشمن دور خندق گشت می‌زنند. پیامبر (ص) عباد بن بشر را صدا زد و فرمود: که دشمن قصد حمله دارد. وی با گروهی حرکت کردند و دیدند ابوسفیان همراه عده‌ای در کنار قسمت‌های کم عرض خندق می‌گردند. عباد بن بشر و همراهان با پرتاب تیر و سنگ آنان را متواری ساختند.^{۴۲}

بار دیگر مراقبت از خندق به اسید بن حضیر و همراهانش سپرده شد. آنان به جایی از خندق رسیدند که اسب‌ها می‌توانستند از آن بپرند. گروهی از مشرکان قصد حمله را داشتند که مسلمانان به مقابله با آنان پرداختند و آن‌ها را متواری کردند. سلمان فارسی به

اسید بن حضیر گفت: دهانه خندق تنگ است، می‌ترسم اسب‌های آنان از این‌جا بپرند. آن شب عرض آن قسمت را کردند و افزایش دادند.^{۱۲}

وقتی نبرد به اوج خود رسید تیراندازان دشمن جلو آمدند و قصد حمله به خیمه پیامبر (ص) را داشتند. دست سعد بن معاذ در این حمله تیر خورد. حضرت دعای کرد تا خدا چهره آن تیرانداز را به آتش بسوزاند.^{۱۳} جنگ روزها طول کشید. قبیله غطفان که مشرکان را یاری می‌کرد در برابر درخواست یک سوم محصول خرما می‌مدینه آماده بازگشت گردید و قرار شد صلح‌نامه‌ای نوشته شود؛ زیرا با این کار، اتحاد دشمن به هم می‌ریخت. حضرت، سعد بن معاذ و سعد بن عباد را خواست و با آن دو مشورت کرد. آنان گفتند: که ما مطیع دستور شما هستیم.

سعد بن معاذ گفت: ای رسول خدا! ما و آنان قومی

مشرک بودیم و بتان را عبادت می‌کردیم، خداوند به

سبب اسلام ما را گرمی داشت و نیازی به آنان

نداریم و به آنان چیزی اعطا نمی‌کنیم تا

شمشیر بین ما حاکم باشد.^{۱۴} حضرت

نظر آنان پذیرفت و صلح‌نامه را رد

کرد.

پیامبر (ص) حذیفه بن

یمان حلیف بنی عبدالشهل را

برای ماموریت مهمی فرستاد تا از

اوضاع قریش خبر بیاورد و در برابر آوردن

اخبار آنان، بهشت را برایش تضمین کرد. حذیفه

از آشفتگی و پاشیدگی قریش برای حضرت خبر آورد.

حذیفه گفت: اگر عهد پیامبر با من نبود ابوسفیان را

می‌کشتم.^{۱۵}

شهادت بنی عبدالشهل^{۱۶} در جنگ خندق

در نبرد نابرابر خندق، از مسلمانان شش نفر به شهادت رسیدند. از بنی عبدالشهل، سعد بن معاذ به دست حبان بن عرقه تیر خورد و پس از چندی به شهادت رسید؛ انس بن اوس بن عتیک به دست خالد بن ولید به شهادت رسید؛ عبدالله بن سهل را نیز مردی از بنی عویف به شهادت رساند.

نقش بنی عبدالشهل در مبارزه با یهود بنی قریظه

فعالیت اجتماعی و سیاسی این قبیله در کنار قبایل دیگر در جنگ خندق مشهود بود. سپردن فرماندهی عده‌ای از نیروها به دست افراد بنی عبدالشهل از سوی پیامبر، بزرگ‌ترین امتیاز برای آنان به شمار می‌رفت گرچه حضرت همواره می‌کوشید میان اوس و خزرج و مهاجران تعادل برقرار کند تا موجب برتری همدیگر بر هم نشوند.

نقش سیاسی بنی عبدالشهل در عفو یهودیان بنی قریظه قابل

بررسی است. وقتی مشرکان با شکست به سوی مکه بازگشتند رسول خدا (ص) علی (ع) را خواست و پرچم را به او داد^{۱۷} و به بلال هم فرمود که به مردم اعلان کند نماز عصر را در محله بنی قریظه بخوانند. هنگام حرکت، از بنی عبدالشهل سعد بن معاذ و اسید بن حضیر و ابونائله و سعد بن زید و محمد بن مسلمه و گروهی دیگر حضور^{۱۸} داشتند.

هنگامی که یهودیان در محاصره قرار گرفتند به دشنام دادن پرداختند. اسید بن حضیر پیش از سخنان حضرت، به بنی قریظه گفت: ای دشمنان خدا! از قلعه‌هایتان دور نمی‌شویم تا از گرسنگی هلاک شوید؛ شما مانند روباه به سوراخ رفته‌اید. آنان گفتند: ای پسر حضیر! ما در برابر خزرجیان دوستان شما بودیم. او جواب داد که میان ما و شما پیمانی نیست.^{۱۹} یهودیان با این سخن می‌خواستند خاطره زمان جاهلیت را به یاد او آورند که ما

شما را در مقابل خزرجیان یاری کردیم و با ما چنان‌که

در گذشته با بنی قینقاع هم‌پیمان خزرجیان

برخورد شد، برخورد کنید. اسید گفت: اکنون

اسلام میان ما حکم‌فرماست و دوران

جاهلیت از بین رفته است. وی با

این سخن امید یهودیان قطع

کرد. وقتی محاصره بر یهود

بنی قریظه شدت یافت، آنان تسلیم

امر رسول خدا شدند. در این هنگام

اوسیان پیشینه رابطه با یهود بنی قریظه را

به خاطر آوردند و از حضرت عفو آنان را درخواست

کردند. اوسیان بر عفو آنان اصرار داشتند. پیامبر (ص)

آن را به سعد بن معاذ سپرد. اوسیان از این‌که حضرت،

حکم آنان را به سعد بن معاذ سپرد خوشحال شدند. سعد بن

معاذ مشغول مداوای زخم خود بود که خبر حضرت را به او دادند.

اوسیان به دنبال سعد بن معاذ رفتند و گفتند: به دوستان نیکی کن،

چنان‌که عبدالله بن ابی به هم‌پیمانانش (بنی قینقاع) نیکی کرد.

ضحاک بن خلیفه اشهلی گفت: ای ابو عمرو! آنان در گرفتاری‌ها از

تو دفاع کردند و تو را بر دیگران برتری دادند، امید است در پناه تو

قرار گیرند که شمار مردان و شتران آنان بسیار است. سلمه بن

سلامه از مردان بنی عبدالشهل گفت: ای ابو عمرو! با هم‌پیمانان و

دوستان نیکی کن که حضرت دوست دارد آنان باقی باشند. آنان

در جنگ باعث، حقائق و... ما را یاری کردند و اکنون تو از عبدالله

بن ابی بدتر می‌باش.

سعد بن معاذ هم‌چنان سکوت اختیار کرد و گفت سرزنش

ملاحت کنندگان در او اثر نخواهد داشت. ضحاک بن خلیفه از سخن

سعد، مرگ آنان را فهمید. وقتی سعد بر پیامبر (ص) وارد شد،

حضرت به اطرافیان خود از قبیله بنی عبدالشهل فرمود به رئیس

خود حرمت نهید. آنان برخاستند و به او درود گفتند، و با شعار

«موالیک موالیک» سفارش بنی قریظه را کردند. سعد به آنان گفت:

آیا حکم مرا درباره بنی قریظه می‌پذیرید؟ گفتند: بله، در غیاب تو رضایت داده، و تو را برگزیده‌ایم. سعد گفت: آیا حکم مرا می‌پذیرید؟ گفتند: آری. سعد گفت: مردان آنان کشته، زنان و بچه‌ها اسیر، و اموال آنان تقسیم شود. پیامبر (ص) فرمود: حکم سعد همان حکم خداست. عده‌ای شایعه کردند اوسیان از این حکم راضی نیستند. سعد بن معاذ و اسید بن حضیر گفتند: چنین نیست. سپس اسید تاکید کرد و گفت: ای رسول خدا! به خانه هریک از اوسیان یک یا دو اسیر بفرست تا آنجا گردن زده شوند؛ هر کس رضایت نداد خداوند گردن آنان را بزند. حضرت دو اسیر به محله بنی عبدالأشهل فرستاد. اسید و ابونائل هر کدام گردن یک اسیر را زدند.^{۱۱۱}

جایگاه بنی عبدالأشهل بعد از جنگ خندق و ماجرای بنی

قریظه

پیروزی مسلمان بر قریش، سبب برتری موقعیت اجتماعی و سیاسی و نظامی مسلمانان نزد قبایل شد؛ زیرا دشمن با وجود داشتن تجهیزات کامل و همراهی قبایل دیگر، با کشته شدن چند تن از شجاعان عرب، دچار وحشت شد و از منطقه فرار کرد. اکنون مسلمانان می‌توانند بر قریش بتازند و آنان را وادار به تسلیم کنند. در مدینه بر جمعیت مسلمانان روز به روز افزوده می‌شود.

اگر رئیس قبیله به مرگ طبیعی از دنیا

می‌رفت یا به شهادت می‌رسید، پیامبر (ص)

جانشینی برای او تعیین نمی‌کرد؛ زیرا قصد داشت نظام

قبیله‌ای را از بین ببرد. وقتی اسعد بن زراره از دنیا رفت، قوم

او از حضرت خواستند که کسی را به عنوان رئیس قبیله برگزینند؛

اما رسول خدا (ص) فرمود: من امیر شما هستم. شاید همین سخن

برای اوسیان - به خصوص بنی عبدالأشهل - یادآوری این نکته بود

که بعد از مرگ سعد بن معاذ به نزد حضرت بروند یا نه. به هر جهت

آنان این درخواست را مطرح نکردند.

با پراکندگی قبایل در مدینه، هر قبیله برای خود مسجدی بنا

کرد که در آن به نماز و قرآن پرداخت. بنی عبدالأشهل هم مانند

قبایل دیگر مسجدی داشتند که بنا به نقل واقدی به «مسجد واقم»

معروف است. حضرت به احترام این قبیله و فداکاری‌هایشان، نماز

ظهر را در این مسجد می‌خواند. محله بنی عبدالأشهل به سبب

رفت و آمد حضرت همیشه - چه قبل از وفات سعد بن معاذ و چه

پس از آن - مملو از جمعیت بود.

پیامبر (ص) برای مصالح اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، به قبایل

ارزش می‌نهاد. بعد از جنگ خندق و غزوات دیگر، به سبب کثرت

مسلمانان، حضور بنی عبدالأشهل در صحنه‌ها نمود چندانی ندارد.

حضور بنی عبدالأشهل در غزوه حدیبیه

رسول خدا (ص) با شماری از مردان و زنان مسلمانان از جمله

ام‌عمر اشهلی، مادر سعد بن معاذ و هفتاد شتر - برای قربانی - به

منظور انجام دادن عمره از مدینه بدون سلاح خارج شدند. حضرت

در «ذوالحلیفه» بسر بن سفیان را برای اطلاع از واکنش قریش

فرستاد. هم‌چنین عیاد بن بشر اشهلی را با بیست نفر از سواران

پیشاپیش گروه‌معمربین فرستاد که در میان آنان محمد بن مسلمه

حلیف بنی عبدالأشهل حضور داشت.^{۱۱۲}

مسلمانان در مسجد ذوالحلیفه مُحرم شدند. به گفته واقدی

خالد بن ولید با همراهانش در آن منطقه پیامبر (ص) را زیر نظر

داشتند. حضرت فوراً عیاد بن بشر را با دویست سوار در مقابل آنان به

صف کرد^{۱۱۳} تا آنان را از انجام حمله بترساند. در عین حال با

احتیاط در شب‌ها سه نفر^{۱۱۴} از جمله عیاد بن بشر و محمد بن

مسلمه را به نگهبانی گماشت.

وقتی سهیل بن عمرو برای نوشتن صلح‌نامه

آمد، عیاد بن بشر و سلمه بن اسلم بن حریش

اشهلی زره به تن و اسلحه به دست،

مراقب اوضاع و حافظ حضرت^{۱۱۵}

بودند. از شاهدان صلح‌نامه، چند

نفر از مسلمانان از جمله

محمد بن مسلمه^{۱۱۶} و مشرکان

حضور داشتند.

حضور بنی عبدالأشهل در فتح خیبر

حضرت، عیاد بن بشر اشهلی را با چند سوار

پیشاپیش فرستاد. آنان یک جاسوس یهودی را دستگیر

کردند. عیاد درباره یهودیان خیبر اخباری در خصوص

هم‌پیمانان، ذخیره آذوقه و سلاح فراوان از آنان به دست آورد.

عیاد به جاسوس گفت: این‌ها کافی است و کسی قدرت مقابله با ما

را ندارد. هم‌چنین خواست او را تازیانانه بزند تا اخبار بیش‌تری کسب

کند. مرد یهودی امان خواست و خبرهای تازه‌ای به آنان داد و گفت:

دشمن‌تان از شما وحشت دارد. عیاد او را نزد حضرت آورد و موضوع

را به اطلاع ایشان رساند.^{۱۱۷}

در این جنگ عده‌ای از مسلمانان از جمله محمود بن مسلمه به

شهادت رسیدند. در این نبرد حدود بیست زن از جمله ام‌عمر

اشهلی حضور داشتند.^{۱۱۸}

حضرت در خصوص سهم غنایم به دست آمده از در «نطاة» و

«شق» برای هر صد نفر یک سرپرست تعیین کرد تا بین آنان تقسیم

کند. سهم اوس و اسیدبن‌حضیر و چند نفر دیگر به سرپرستی

عبدالله بن رواحه^{۱۱۹} سپرده شد. عبدالله وظیفه تقسیم درآمد و

محصول بین افراد را برعهده داشت. وقتی وی در جنگ موته شهید

شد، حضرت ابوالهثیم بن تیهان را به سرپرستی گروه برگزید.^{۱۲۰}

حضرت سرزمین فدک را که به صلح فتح شده بود در اختیار

دخترش فاطمه زهرا(س) گذاشت. در زمان خلیفه اول، فدک را از حضرت فاطمه زهرا(س) گرفتند. ابوبکر، ابوالهیتم بن تیهان و دو نفر دیگر را برای تعیین قیمت درختان و زمین فدک معین^{۱۳۱} کرد؛ زیرا وی یهودیان را از آن منطقه بیرون رانده بود.

مژده قبول توبه آن سه را بیان کرد. سلکان بن سلامه و سلمه بن سلامه بن وقش به سراغ «مراه» رفته، بشارت قبول توبه‌اش را دادند^{۱۳۲}. در این نبرد، بین بعضی از مردان بنی عبدالشهل و منافقان سخنانی مطرح شده است که ما از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

حضور بنی عبدالشهل در غزوات دیگر

عمرو بن عاص فرمانده غزوه ذات السلاسل بود. وی از طرف مادر بزرگش با قبیله «بلی» نسبت داشت و توانست از قبایل دیگر کمک بگیرد. از انصار به خصوص از قبیله بنی عبدالشهل بزرگانی از جمله اسید بن حضیر و عباد بن بشر و سلمه بن سلامه^{۱۳۳} در این غزوه حضور داشتند.

پیامبر (ص) در فتح مکه برای قبایل پرچم‌هایی قرار داد. ابونائله، پرچم‌دار بنی عبدالشهل^{۱۳۴} بود و در رژه‌ای که مسلمانان نزد حضرت برگزار کردند، اسید بن حضیر در کنار حضرت بود.^{۱۳۵} بعد از فتح مکه حضرت سپاهیان را به اطراف اعزام کرد تا بت‌خانه‌ها را خراب کنند. هم‌چنین سعد بن زید اشهلی را برای ویران کردن بت‌خانه و بت «منات» به ناحیه مُسَلَّل فرستاد.^{۱۳۶} در غزوه حنین، حضرت سپاه را مرتب کرد و برای همه قبایل پرچم‌داری را مشخص کرد. پرچم اوس را به دست اسید بن حضیر و پرچم بنی عبدالشهل را به ابونائله سپرد.^{۱۳۷} در ضمن رنگ پرچم اوس و خزرج پیش از اسلام سبز و سرخ بود که اسلام همان رنگ‌ها را تأیید کرد.^{۱۳۸}

بعد از فتح حنین، پیامبر (ص) به قصد طائف حرکت کرد. در حصر طائف از طرف حضرت، منادی فریاد زد: هر برده‌ای از حصار قلعه بیرون آید و به ما بپیوندد آزاد است. برده‌ای به نام ابراهیم بن جابر به مسلمانان پیوست و حضرت او را به اسید بن حضیر سپرد و دستور فرمود که به او قرآن و سنت اسلامی را بیاموزد.^{۱۳۹}

نقش بنی عبدالشهل در غزوه تبوک

هر کس که قدرت مالی داشت باید در غزوه تبوک هزینه آن را پرداخت می‌کرد. پیامبر (ص) در راه «ثنية الوداع» به سوی تبوک، پرچم‌هایی را آماده کرد. پرچم اوس را به اسید بن حضیر داد.^{۱۴۰} حاملان پرچم کسانی بودند که بیشتر قرآن می‌دانستند.^{۱۴۱} در راه تبوک شتر رسول خدا (ص) گم شد. حارث بن خزیمه اشهلی آن را یافت در حالی که افسارش به درختی گیر کرده بود.^{۱۴۲} حضرت، عباد بن بشر را از روز ورود به آن منطقه تا موقع برگشت فرمانده نگهبانان سپاه قرار داد و آنان از لشکر محافظت می‌کردند.^{۱۴۳} در راه تبوک لشکر دچار کمبود آب گردید، پیامبر (ص) اسید بن حضیر را برای جست‌وجوی آب فرستاد. وی آبی برای حضرت آورد و ایشان دعایی بر آن آب خواندند و خداوند برکتی به آب داد که همگی از آن سیراب شدند.^{۱۴۴}

در این غزوه سه نفر از جنگ تخلف کردند و توبه آنان پذیرفته شد. حضرت در محله بنی عبدالشهل برای نماز صبح آمده بود که

اعزام گیرندگان زکات به قبایل

حضرت عباد بن بشر اشهلی را به سوی قبیله «سلیم» و «مزینه»^{۱۴۵} و ولید بن عقبه را به سوی «بنی مصطلق» روانه ساخت. هم‌چنین عباد بن بشر را نزد قبیله بنی مصطلق فرستاد؛ فردی که همه افراد قبیله از او خشنود بودند؛ زیرا وی به آنان قرآن و احکام تعلیم داد و از آنان حقی ضایع نشد.

پی نوشتها:

- ۱- علی، جواد: المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۱۳۲؛ احمد ابراهیم الشریف: مکه و المدينة فی الجاهلیة و عهد الرسول، ص ۲۸۸.
- ۲- مکه و المدينة فی الجاهلیة و عهد الرسول، ص ۲۸۸؛ عبدالعزيز بن ادريس: مجتمع المدينة فی عهد الرسول، ص ۱۵۳.
- ۳- سمهودی، علی بن احمد: وفاء الوفا باخبار دارالمصطفى، ج ۱، ص ۱۹۰.
- ۴- همان، ج ۳، صص ۱۲۸۸ و ۱۲۹۰.
- ۵- همان، ج ۱، ص ۱۹۲.
- ۶- منزل بنی جحجبا در سمت غرب مسجد قبا قرار دارد. ر.ک: شُرَّاب، محمد محمدحسن: المعالم الاثيرة فی السنة و السيرة، ص ۱۹۲.
- ۷- عبدالله، عبدالعزيز بن ادريس: مجتمع المدينة فی عهد الرسول، ص ۱۵۳.
- ۸- وادی، در ناحیه مدینه، در طرف حرّه واقع قرار گرفته است. ر.ک: المعالم الاثيرة: ص ۱۹۱.
- ۹- واقدی، محمد بن عمر: المغازی، ج ۱، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.
- ۱۰- ابن اثیر، علی بن ابی الکرم: الکامل، ج ۱، ص ۵۳۱؛ جاد المولی بک، محمد احمد: ایام العرب فی الجاهلیة، ص ۷۲.
- ۱۱- همان، ج ۱، ص ۵۳۳. رئیس اوسیان در این جنگ، ابوقیس بن الاسلت بود. وی اوسیان را جمع کرد و گفت: در زمان ریاست من بر شما غالباً ما شکست خوردیم. الان چه کسی را دوست دارید رئیس کنید؟ آنان حضیر بن سماک را برگزیدند. او امور جنگ را به عهده گرفت و در «غرس» بار دیگر اوس و خزرج درگیر شدند و اوسیان بر خزرج پیروز شدند.
- ۱۲- الکامل، ج ۱، ص ۵۲۸؛ المفصل، ج ۴، ص ۱۳۹. نبرد میان بنی عمرو بن عوف از اوس و بنی الحرث از خزرج بود که مردی از بنی الحرث به دست فردی از قبیله بنی عمرو بن عوف کشته شد و آنان هم قاتل را ترور کردند. وقتی قبیله او از نحوه قتل او آگاه شد،

- ۲۸- الکامل، ج ۱، ص ۵۲۵.
- ۲۹- المفصل، ج ۷، ص ۷۲۳.
- ۳۰- قال: انا رسول الله. بعثني الى العباد، ادعوهن الى ان يعبدوا الله و لا يشركوا به شيئا، و انزل على الكتاب. قال: ثم ذكر لهم الاسلام، و تلا عليهم القرآن.
- ۳۱- السيرة النبوية، ج ۲، ص ۶۹؛ الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۳۴؛ طبرانی، سليمان بن احمد: المعجم الكبير، ج ۲، ص ۲۷۶؛ بیهقی: ابوبکر، احمد بن حسين: دلائل النبوة و معرفة اصحاب الشريعة، ج ۲، ص ۴۲۰؛ سهيلي، عبدالرحمن: الروض الانف، ج ۴، ص ۴۲؛ نویری، نهاية الارب، ج ۱۶، ص ۳۰۵؛ ابن حجر، الاصابة، ج ۱، ص ۱۶۷؛ ابن كثير: البداية و النهاية، ج ۳، صص ۱۴۵ و ۱۴۶؛ سمهودی: وفاة الوفاء، ج ۱، ص ۲۲۱.
- ۳۲- السيرة النبوية، ج ۲، ص ۷۰.
- ۳۳- ابو زهره می نویسد: «بسیاری از صاحبان سیره این بیعت را بیعت نساء نامیده‌اند، به گمان ما این نام گذاری در همان زمان بیعت صورت نگرفته بلکه بعدها به دلیل مشابهت آن با شروطی که قرآن کریم برای بیعت رسول خدا (ص) با زنان تعیین کرده به این نام شهرت یافته است... در عین حال شرایط و احکام مقرر در آن برای زنان و مردان تفاوتی نداشت» خاتم پیامبران، ج ۲، ص ۱۶۰.
- ۳۴- السيرة النبوية، ج ۲، ص ۷۵.
- ۳۵- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۵۶؛ الروض الانف، ج ۴، ص ۷۳.
- ۳۶- السيرة النبوية، ج ۲، ص ۷۶؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۵۷.
- ۳۷- السيرة النبوية، ج ۲، صص ۷۷، ت ۸۰؛ ذهبی، محمد بن احمد: تاریخ الاسلام و وقیات المشاهیر و الاعلام، بخش سیره، صص ۲۹۵-۲۹۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، صص ۳۵۶-۳۵۹؛ ابن سید الناس، محمد بن یعمری: عیون الاثر؛ الروض الانف، ج ۴، صص ۷۸، ۷۵، و در ص ۱۱۰ یک مسئله فقهی و اختلاف آرای علما را ذکر کرده است. دلائل النبوة ج ۲، صص ۴۳۸-۴۴۰؛ وفاة الوفاء، ج ۱۰، صص ۲۲۶ و ۲۲۷؛ یوسف عبدالرزاق: معالم دارالہجرة، صص ۸۲ و ۸۳. «قال: یا بنی عبدالأشهل، کیف تعلمون امری فیکم. قالوا: سیدنا وفضلنا رأیا، و ایمننا نقیبة؛ قال: فان کلام رجالکم و نسانکم علی حرام حتی تؤمنوا با و برسوله.»
- ۳۸- طبرسی، فضل بن حسن: اعلام الوری، باعلام الهدی، ص ۳۷؛ بحار الانوار، ج ۱۹، صص ۱۰ و ۱۱.
- ۳۹- تاریخ الاسلام، بخش سیره، ص ۲۹۵.
- ۴۰- دلائل النبوة، ج ۲، صص ۴۲۸ و ۴۲۹؛ ذهبی، شمس‌الدین، احمد بن محمد: سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۷۹ و ۲۸۰؛ وفاة الوفاء، ج ۱، ص ۲۲۸.
- ۴۱- السيرة النبوية، ج ۲، ص ۸۵؛ بغدادی، محمد بن حبیب: المحبر، ص ۲۸۶؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۶۳؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۹۳.
- برای جنگ آماده گردید و در «سراوه» به هم برخوردند. رئیس اوس، حضیر بن سماک و رئیس خزرج در این جنگ عبدالله بن سلول، رئیس منافقان در عهد رسول خدا(ص) بود. جنگ چهار روز به شدت ادامه داشت تا این که اوسیان به خانه‌های خود برگشتند و خزرجیان به این پیروزی مباهات کردند. ر.ک: الکامل، ج ۱، ص ۵۲۲.
- ۱۳- الکامل، ج ۱، صص ۵۲۸ و ۵۲۹. سبب وقوع جنگ، کشته شدن جوانی از قضاعه بود که در جوار معاذ بن نعمان، پدر سعد بن معاذ زندگی می‌کرد او به دست مردی از بنی نجار کشته شد. معاذ شخصی را نزد آنان فرستاد تا دیه مقتول را بپردازند یا قاتل را تحویل دهند. آنان نپذیرفتند. مردی از بنی عبدالأشهل گفت: اگر این کار را انجام ندهند با عامر بن الاطنا - که از بزرگان خزرج بود - می‌جنگیم. معاذ وقتی امتناع بنی النجار را دید با آنان در «فارع» که أطم حسان بن ثابت بود جنگید. جنگ میان دو طرف ادامه داشت تا این که آنان دیه مقتول را فرستادند و میان آنان صلح برقرار شد.
- ۱۴- همان، ج ۱، صص ۵۳۵ و ۵۳۶. خزرج در کنار «مضرس»، و اوس در جانب «معس» همسایه بودند و مدت‌ها میان آنان جنگ شدیدی بود که به اوسیان شکست فاحشی وارد شد و به خانه‌ها و قلعه‌های خود بازگشتند. بعضی از بنی عمرو بن عوف پیشنهاد صلح به خزرج دادند؛ اما عده‌ای دیگر مانند بنی عبدالأشهل و بنی ظفر گفتند ما تا انتقام نگیریم صلح نمی‌کنیم. از طرفی خزرج بر غارت و آزار و اذیت کردن اصرار داشت. بنو سلمه اموال بنی عبدالأشهل را در موضع «رعل» غارت کردند و در نتیجه درگیری رخ داد که سعد بن معاذ الاشلهی جراحت شدیدی برداشت و او را نزد عمرو بن جموح خزرجی بردند. وی سعد را جوار داد و اموال آنان را از آتش زدن و قطع درختان برحذر داشت.
- ۱۵- همان، ج ۱، ص ۵۳۵.
- ۱۶- المفصل، ج ۴، ص ۱۴۰.
- ۱۷- وفاة الوفاء، ج ۱، ص ۱۹۲.
- ۱۸- الکامل فی التاريخ، ج ۱، ص ۵۳۸؛ ایام العرب فی الجاهلیة، ص ۷۳ تا ۷۸.
- ۱۹- ابن سعد، محمد: الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۴۵۳؛ مزی، جمال‌الدین ابی الحجاج یوسف: تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۲، ص ۲۶۱.
- ۲۰- المفصل، ج ۶، ص ۵۳۴.
- ۲۱- همان، ج ۴، ص ۱۴۰.
- ۲۲- ابن هشام، عبدالملک: السيرة النبوية، ج ۲، ص ۹۵.
- ۲۳- کلبی، ابوالمنذر هشام بن محمد: الاصنام، ص ۱۳.
- ۲۴- همان، ص ۱۴.
- ۲۵- عرب در زمان جاهلیت از اوس و خزرج به خزرج یاد می‌کرد.
- ۲۶- المفصل، ج ۶، ص ۳۸۲.
- ۲۷- همان، ج ۶، ص ۳۸۱.

- ۴۲- السيرة النبوية، ج ۲، صص ۸۵، ۸۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۶۳؛ دلائل النبوة، ج ۲، ص ۴۴۷؛ ذهبی: الروض الانف، ج ۴، ص ۸۳؛ تاریخ الاسلام، بخش سیره، ص ۳۰۳؛ البداية و النهاية، بخش ۳، ص ۱۵۸.
- ۴۳- نقیب بنی التجار: أسعد بن زرارة، نقیب بنی سلمه: البرار بن معرور و عبدالله بن عمرو بن حرام؛ نقیب بنی ساعدة: سعد بن عبادة و المنذر بن عمرو؛ نقیب بنی زریق: رافع بن مالک نقیب بنی الحارث بن الخزرج؛ عبدالله بن رواحة و سعد بن الربیع نقیب بنی عوف بن الخزرج؛ عبادة بن الصامت او خارجه بن زید؛ نقیب بنی عمرو بن عوف؛ سعد بن خيثمة؛ نقیب بنی عبدالأشهل: أسيد بن حضير و ابوالهيثم بن التيهان. برخی از منابع نقبا را بدون قبيله یاد کرده‌اند.
- ۴۴- ان رسول الله قال للنبیاء: أنتم علی قومکم بما فیهم کفلاء، کفالة الحواریین لعیسی بن مریم، و أناکفیل علی قومی - یعنی المسلمین - قالوا: نعم.
- ۴۵- السيرة النبوية، ج ۲، ص ۸۷؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۹۳ و ج ۴، ص ۱۷۷۴؛ الاصابه، ج ۱، ص ۸۳؛ الروض الانف، ج ۴، ص ۱۳۵؛ دلائل النبوة، ج ۲، ص ۴۴۸؛ بلخی، البدء و التاريخ، جز ۲، ص ۶۳؛ بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۷۸؛ سير اعلام النبلاء، ج ۱، صص ۳۰۰ و ۳۰۱؛
- ۴۶- الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۳۵؛ المعجم الكبير، ج ۷، صص ۴۱-۴۰؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۳۵؛ ج ۲، ص ۵۹۲؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۲۷۷.
- ۴۷- السيرة النبوية، ج ۲، ص ۷۹؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۷۰؛ المعجم الكبير، ج ۱۹، ص ۳۵۰؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۶۴؛ الروض الانف، ج ۴، ص ۸۷؛ البداية و النهاية، بخش ۳، ص ۱۶۱؛ ۴۸- السيرة النبوية، ج ۲، ص ۱۲۳.
- ۴۹- گرچه برخی از منابع، عقد اخوت این افراد را با کسان دیگری ذکر کرده‌اند.
- ۵۰- السيرة النبوية، ج ۲، ص ۲۶۷؛ زهری، ابن شهاب، المغازی النبوية، ص ۲۹.
- ۵۱- السيرة النبوية، ج ۲، ص ۲۶۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۳۵؛ دیاربکری، حسین بن محمد: تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس، ج ۱، ص ۳۷۳؛ ابن قیم جوزی، محمد بن ابی بکر: زادالمعاد، ج ۳، ص ۱۵۳؛ بلخی، ابوزید احمد بن سهل: البدء و التاريخ، ج ۲، ص ۷۴.
- ۵۲- السيرة النبوية، ج ۲، ص ۲۶۴؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۰؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۸.
- ۵۳- السيرة النبوية، ج ۲، ص ۲۷۲؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۰۴.
- ۵۴- السيرة النبوية، ج ۲، ص ۲۸۰؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۹؛ صالحی، محمد بن یوسف: سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۲۴؛ ابن قیم جوزی، محمد ابی بکر: زادالمعاد فی هدی خیر العباد، ج ۳، ص
- ۱۶۳- ۵۵- المغازی، ج ۱، ص ۹۳؛ تاریخ الاسلام، بخش مغازی، ص ۱۰۱.
- ۵۶- المغازی، ج ۱، ص ۱۳۸.
- ۵۷- همان، ج ۱، ص ۱۰۶؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۹.
- ۵۸- المغازی، ج ۱، صص ۱۱۵ و ۱۱۶؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۵۹.
- ۵۹- المغازی، ج ۱، ص ۲۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۴۵؛ ۶۰- المغازی، ج ۱، صص ۳۵ و ۳۶؛ المغازی النبوية، ص ۲۴؛ مزی، جمال الدین ابی الحجاج یوسف: تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۷، ص ۱۰۹.
- ۶۱- السيرة النبوية، ج ۳، ص ۵۵.
- ۶۲- همان، ج ۳، صص ۵۵ و ۵۶؛ ابن شیه، عمر: تاریخ المدينة المنورة، ج ۲، ص ۴۵۹؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۴.
- ۶۳- السيرة النبوية، ج ۳، ص ۵۸.
- ۶۴- المغازی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۴.
- ۶۵- المغازی، ج ۱، صص ۱۹۰ و ۱۹۱؛ تاریخ المدينة المنورة، ج ۲، صص ۴۵۶-۴۵۹، با اندکی اختلاف در نقل. نقل دیگر آن که این اشعار از ابن ابی الزناد است؛ تهذیب الکمال، ج ۹، صص ۳۹۳ و ۳۹۴.
- ۶۶- بستی، محمد بن حیان بن احمد: السيرة النبوية و اخبار الخلفاء، ج ۱، ص ۲۳۹.
- ۶۷- المغازی، ج ۱، ص ۲۰۷.
- ۶۸- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۸۴.
- ۶۹- المغازی، ج ۱، ص ۲۰۹.
- ۷۰- المغازی، ج ۱، صص ۲۱۱ و ۲۱۲؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۸۵.
- ۷۱- المغازی، ج ۱، ص ۲۱۵.
- ۷۲- همان، ص ۲۱۷.
- ۷۳- همان، ص ۲۱۸؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۸۶؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۰۷.
- ۷۴- همان، ص ۲۱۸.
- ۷۵- همان، ص ۲۲۰.
- ۷۶- همان، ص ۲۳۰.
- ۷۷- همان، ص ۲۴۳.
- ۷۸- همان، ص ۲۳۳؛ السيرة النبوية، ج ۳، صص ۹۲ و ۹۳.
- ۷۹- همان، ص ۲۴۰.
- ۸۰- السيرة النبوية، ج ۳، ص ۸۶؛ المغازی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ دلائل النبوة، ج ۳، ص ۲۳۴؛ زیاد بن سکن را ذکر کرده است؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۱۵.
- ۸۱- السيرة النبوية، ج ۳، صص ۹۲ و ۹۳؛ المغازی، ج ۱، ص ۲۶۲؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۳۰، به اختصار نقل کرده و گفته است: نام او ثابت بن وقس بوده است.
- ۸۲- المغازی، ج ۱، ص ۲۶۲؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۶۷.

- ۸۲- المغازی، ج ۱، ص ۳۱۴.
- ۸۴- همان، ص ۳۱۵؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۴ «لکن حمزة لا بواکی له».
- ۸۵- همان، صص ۳۱۵ و ۳۱۶.
- ۸۶- همان، ص ۳۱۶.
- ۸۷- همان.
- ۸۸- السيرة النبوية، ج ۳، صص ۱۰۴ و ۱۰۵؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۴۴؛ سير اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۷۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۳۲؛ المغازی النبوية، ص ۱۶۴.
- ۸۹- المغازی، ج ۱، ص ۳۰۱؛ السيرة النبوية، ج ۱، صص ۱۲۹ و ۱۳۰؛ خلیفه بن خیاط؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، صص ۲۸ - ۲۹؛ تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۴۴۵؛ انساب الاشراف، ج ۱، صص ۴۰۱ و ۴۰۲؛ وفاء الوفاء، ج ۳، صص ۹۳۳ - ۹۳۴؛ نویری، احمد بن عبد الوهاب؛ نهاية الارب، ج ۱۷، صص ۱۰۴ - ۱۰۵.
- ۹۰- السيرة النبوية، ج ۳، ص ۱۴۴. گفتنی است که به این اشعار، یزید بن معاویه - لعنة الله علیهما - هنگامی که اسیران کربلا را به مسجد شام آوردند و سر امام حسین (ع) را در تشتی برابر او گذاشتند و او با چوب به لبان مبارک حضرت می زد، به این اشعار تمسک کرد. البدء و التاريخ، ج ۲، ص ۲۴۳؛ ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، ج ۲، ص ۶۹.
- ۹۱- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۳۴؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، صص ۳۸۳۷.
- ۹۲- المغازی، ج ۱، ص ۳۳۵.
- ۹۳- المغازی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۳۶؛ نویری، احمد بن عبد الوهاب؛ نهاية الارب، ج ۱۷، ص ۱۲۷.
- ۹۴- المغازی، ج ۱، صص ۴۲۳ و ۴۲۴.
- ۹۵- السيرة النبوية، ج ۳، ص ۳۱۳؛ المغازی، ج ۱، صص ۴۳۱ و ۴۳۲؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۱۴ (بعضی از منابع فقط اسید بن حضیر را ذکر می کنند).
- ۹۶- المغازی، ج ۱، ص ۴۳۵.
- ۹۷- المغازی، ج ۱، ص ۴۵۰؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۵۱.
- ۹۸- المغازی، ج ۱، ص ۴۴۸.
- ۹۹- السيرة النبوية، ج ۳، ص ۲۳۲؛ المغازی ج ۱، ص ۴۵۸؛ السيرة النبوية و اخبار الخلفاء، ج ۱، ص ۲۵۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۷۱؛ تاریخ الاسلام، بخش مغازی، ص ۲۸۸؛ ابن کثیر، المغازی النبوية، ص ۱۹۶. بیش تر منابع اسید را ذکر نکرده اند، بلکه عبدالله بن رواحه و خوات بن جبیر را ذکر کرده اند.
- ۱۰۰- المغازی، ج ۱، صص ۴۵۸ و ۴۵۹.
- ۱۰۱- همان، ص ۴۶۰.
- ۱۰۲- همان، ص ۴۶۲.
- ۱۰۳- همان، صص ۴۶۴ و ۴۶۵.
- ۱۰۴- همان، ص ۴۶۹.
- ۱۰۵- السيرة النبوية، ج ۳، ص ۲۳۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۷۳؛ تاریخ الاسلام، بخش مغازی، ص ۲۸۹.
- ۱۰۶- السيرة النبوية، ج ۳، ص ۲۴۳؛ المغازی، ج ۱، ص ۴۹۰؛ نهاية الارب، ج ۱۷، صص ۱۷۷ و ۱۷۸.
- ۱۰۷- السيرة النبوية، ج ۳، ص ۲۶۴؛ المغازی، ج ۱، ص ۴۹۵؛ بستی، محمد بن حیان احمد؛ السيرة النبوية و اخبار الخلفاء، ج ۱، ص ۲۵۸؛ ابن سيد الناس، محمد بن يعمری؛ عيون الاثر، ج ۲، ص ۱۰۱؛ وفا الوفاء، جزء ۱، ص ۳۰۴؛ نهاية الارب، ج ۱۷، ص ۱۷۸.
- ۱۰۸- السيرة النبوية، ج ۳، ص ۲۴۵؛ المغازی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۸۲؛ تاریخ الاسلام، بخش مغازی، ص ۳۱۱.
- ۱۰۹- المغازی، ج ۱، ص ۴۹۸.
- ۱۱۰- همان، ص ۴۹۸.
- ۱۱۱- السيرة النبوية، ج ۳، صص ۲۴۹ و ۲۵۰؛ المغازی، ج ۱، صص ۵۱۰-۵۱۲؛ تاریخ الطبری، ج ۲، صص ۵۸۸-۵۸۶؛ عيون الاثر، ج ۲، صص ۱۰۸-۱۰۹؛ دلائل النبوة، ج ۴، صص ۱۸ و ۱۹.
- ۱۱۲- المغازی، ج ۱، ص ۵۷۴، و نقلی دیگر سعید بن زید را به عنوان فرمانده طلبه داران نام می برد.
- ۱۱۳- همان، ص ۵۸۲.
- ۱۱۴- همان، ص ۶۰۲.
- ۱۱۵- همان، ص ۶۰۶.
- ۱۱۶- السيرة النبوية، ج ۳، ص ۳۳۳؛ المغازی، ج ۱، ص ۶۱۲؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۳۶.
- ۱۱۷- المغازی، ج ۲، صص ۶۴۱ - ۶۴۳.
- ۱۱۸- همان، ص ۶۸۵.
- ۱۱۹- همان، ص ۶۹۰.
- ۱۲۰- همان، ص ۶۹۱.
- ۱۲۱- همان، ص ۷۰۷.
- ۱۲۲- همان، ص ۷۷۰.
- ۱۲۳- همان، ص ۷۸۰.
- ۱۲۴- المغازی، ج ۲، ص ۸۲۱؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۰۳.
- ۱۲۵- المغازی، ج ۲، ص ۸۷۰؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، صص ۱۱۱ و ۱۱۲.
- ۱۲۶- المغازی، ج ۲، ص ۸۹۵.
- ۱۲۷- همان، ص ۸۹۶.
- ۱۲۸- همان، ص ۹۳۲.
- ۱۲۹- همان، ص ۹۹۶.
- ۱۳۰- همان، ص ۱۰۰۳.
- ۱۳۱- همان، ص ۱۰۱۰.
- ۱۳۲- همان، ص ۱۰۳۴؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۲۶.
- ۱۳۳- المغازی، صص ۱۰۴۴ و ۱۰۴۳.
- ۱۳۴- همان، ص ۱۰۵۴.
- ۱۳۵- المغازی، ج ۳، ص ۹۷۳؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۲۱.